بسم الله الرحمن الرحیم

(مناظره استاد دکتر «حسینی قزوینی» با استاد «عابدینی اصفهانی»)

چهارشنبه ۱۳۹۸/۰۹/۲۰ اصفهان – نوبت عصر

موضوع: نقد و بررسی نظریه استاد «عابدینی» در مورد جایگاه امامت ائمه (علیهم السلام) **و دیدگاه ایشان در مورد آیات ولایت!**

مجری:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم، بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن، صَلَواتُکَ علَيهِ و عَلى آبائِهِ فِی، هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِی كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِيلًا وَ عَيْناًحَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِيهَا طَوِيلاً»

با عرض سلام خدمت حضار گرانقدر، شرکت کنندگان در این جلسه و طرفین مناظره، اساتید محترم جناب آقای «عابدینی» و جناب استاد «حسینی قزوینی» و عرض تحیت خدمت بینندگان محترم بخش دوم مناظره!

در ابتدا روایتی از امام سجاد (علیه السلام) عرض بکنم. امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: "خدای متعال به موسی (علیه السلام) وحی کرد که من را در نزد خلق محبوب گردان و خلق را در نزد من! گفت: ای پروردگار چه انجام دهم؟ فرمود: آن‌ها را به یاد الطاف و نعمت‌های من بیانداز. پس اگر برده‌ای فراری در درگاه من یا گمگشته‌ای از نزد من را باز گردانی، برای تو از عبادت صد سال روزه روز و شب زنده‌داری برتر است!

موسی (علیه السلام) گفت این بنده فراری چه کسی است؟ فرمود: گناهکار سرکش! گفت: گمگشته از نزد تو کیست؟ فرمود: کسی که به امام زمان خویش جاهل باشد و او را به امام زمان آشنا سازی و کسی که بعد از آن‌که او را شناخت، جاهل به شریعت خویش بود، به شریعتش و با آن‌چه خدا را بندگی کند آشنا سازی."

سپس امام سجاد (علیه السلام) فرمودند:

«فأبشروا علماء شيعتنا بالثواب الأعظم ، والجزاء الأوفر»

بشارت دهید علمای شیعیان ما را به بالاترین ثواب و کامل‌ترین پاداش!

مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل؛ المؤلف: الطبرسي النوري، حسين بن محمد تقي (متوفاي١٣٢٠هـ)، تحقيق و ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - بيروت – لبنان، چاپ: الثانية١٤٠٨ - ١٩٨٨ م، ج١٧، ص ٣١٩

جلسه دوم مناظره را پی می‌گیریم. موضوع اعلام شده برای مناظره در جلسه اول این بود: «الهی بودن امامت ائمه (علیهم السلام) و بررسی روایات نصوص امامت با تکیه بر آثار علمی جناب استاد عابدینی»!

اما با توجه به این‌که طرفین با پیشنهاد استاد «عابدینی» موافقت کردند، بنا شد مناظره در دو مسئله نظریه استاد «عابدینی» در مورد جایگاه امامت ائمه (علیهم السلام) و دیدگاه ایشان در مورد آیات ولایت صورت بگیرد.

از ایشان درخواست می‌کنیم به عنوان نظریه‌پرداز به مدت ۱۰ دقیقه نظریه خودشان را مطرح بفرمایند. خدمتتان هستیم با ذکر یك صلوات بر محمد و آل محمد.

استاد عابدینی:

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَيسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، يفْقَهُوا قَوْلِي

در جلسه صبح این نکته را اشاره کردم، دوباره هم اشاره می‌کنم؛ من خیلی خوشحال هستم از این جهت که تا زنده هستم، دارد افکارم مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد، تا اگر جایی اشتباه و اشکالی وجود دارد، درست بکنیم، متکامل بشویم و پیشرفت بکنیم.

قدیم‌ها این‌طور بود که طرف تا زنده بود، کاری به او نداشتند تا که از دنیا می‌رفت دنبال جنازه‌اش "راه ز دار فنا آیت عظمای ما" دنبال جنازه‌اش تجلیل می‌کردند. زمان ما، تقریباً در زمان حیات طرف، این مسئله شروع شده که کتاب‌هایش را چاپ می‌کنند و تجلیل می‌کنند.

هر دو این‌ها خوب است. کسی اشکال ندارد، اما بهتر همین است که جناب استاد «قزوینی» شروع کردند؛ یعنی تحلیل افکار فرد در زمان حیات خودش با حضور خودش؛ تا خودش جواب بدهد که اگر بد فهمی و اگر اشتباه کرده درست بکند؛ اگر طرف مقابل اشتباه فهمیده درست بشود؛ و اگر هر دو نفر درست می‌گویند، یک نکته سومی به دست بیاید که باعث بشود علم پیش برود و این مایه خوشحالی من است.

ما یک جزوه‌ای تدوین کردیم که دنبال درسی بود که در «مدرسه صدر بازار» می‌گفتیم. از سوره بقره شروع کردیم تا به سوره مائده رسیدیم و ۱۰ جلد تفسیر آماده شد که از عربی‌اش یک جلد به نام «لمحات فی تفسیر القرآن» تا آیه ٦١ بقره چاپ شد. بقیه ۳ جلد عربی آماده است و ۱۰ جلد فارسی.

وقتی به سوره مائده رسیدیم به قسمت:

(أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم

سوره مائده (۵): آیه ۳

این آیه را بحث کردیم و آن قسمت دیگر که:

(الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ)

امروز، كافران از (زوال) آيين شما،مأيوس شدند؛ بنابر اين، از آنها نترسيد! و از (مخالفت) من بترسيد!

سوره مائده (۵): آیه ۳

رفتیم جلوتر به آیه:

(إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

سرپرست و ولي شما، تنها خداست و پيامبر او و آنها كه ايمان آورده‌اند؛ همانها كه نماز را برپا مي‌دارند، و در حال ركوع، زكات مي‌دهند.

سوره مائده (۵): آیه ۵۵

رسیدیم و در هر کدام از آیات، به آن آیه بعدی هم توجه داشتیم. آیاتی که مربوط به ولایت حضرت علی است؛ تا رسیدیم به آیه:

(يا أَيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)

اي پيامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، كاملا (به مردم) برسان! و اگر نكني، رسالت او را انجام نداده‌اي! خداوند تو را از (خطرات احتمالي) مردم، نگاه مي‌دارد؛ و خداوند، جمعيت كافران (لجوج) را هدايت نمي‌كند.

سوره مائده (۵): آیه ٦٧

دیدم این مجموعه چیز خوبی شد برای نظر دادن، و نظر خواهی؛ برای این‌که در معرض افکار عمومی قرار بگیرد و تکمیل بشود. روایت‌های ذیل این آیات را هم طبق «تفسیر نور الثقلین» آوردم و ترجمه کردم!

یک مجموعه ۸۰ صفحه‌ای هم به مناسبت «عید غدیر» - یک سال و نیم پیش یا دو سال و نیم پیش - روی تلگرام گذاشتم. بعد به دست دوستان رسیده بود از جمله جناب حاج آقای «قزوینی» که خوانده بودند و اشکالات و بحث‌هایی مطرح کرده بودند.

ایشان یک کار دیگری کرده بودند که وقتی من فهمیدم، از آن کار خیلی خوشحال شدم و آن این‌که ایشان سر درس‌شان، هجوم به حجره ما را - که بعد از انتشار مطالب ما، انجام گرفته بود - محکوم کرده بودند و این‌که بحث علمی را باید علمی پاسخ داد و با هجوم به حجره و غصب حجره و امثال این‌ها کار بدتر می‌شود و بهتر نمی‌شود.

ایشان اعلام آمادگی کرده بودند که با ما بحث بکنند. تا شنیدم، تلفن ایشان را از دوستان گرفتم و به ایشان زنگ زدم گفتم: حاضر هستیم خدمت‌تان بیاییم هر چه نقطه نظر دارید بفرمایید. ولی ایشان فرمودند که نه، چون مطالب شما عمومی منتشر شده، باید عمومی بحث بشود و آن هم پخش بشود!

ما موافقت کردیم، و حدود یک سال و اندی بود با زحمات ایشان که من صبح تشکر کردم دوباره هم تشکر می‌کنم که زحمات زیادی کشیدند تا بالاخره جلسه امروز صبح برگزار شد.

در جلسه صبح راجع به روایات بحث کردیم؛ دو سه تا نکته از صبح دارم که آن‌ها را باید بگویم به درد می‌خورد، یعنی ناقص مانده بود؛ بعد هم بحث آیات را مطرح بکنیم.

یک نکته‌ای صبح بحث شد بحث اینکه "ما «مخطّئه» هستیم" را من می‌خواستم توضیح بدهم که ایشان جمله‌ای را از خلیفه دوم نقل کردند که گفته است: "حرف‌هایی که من می‌زنم و کارهایی که می‌کنم اگر خوب بود از خداست، و اگر بد بود از من و شیطان!"

آن جمله را او گفته یا نگفته من کاری ندارم؛ ولی ما شیعیان یک عقیده‌ای داریم و می‌گوییم ما «مخطئه» هستیم! یعنی ما واقعاً از لوح محفوظ خبر نداریم. ما هستیم و این فهممان از قرآن! فهم‌مان را می‌گوییم که ما چنین فهمیدیم! اگر صحیح بود و با آن‌چه که واقع بود و خدا اراده کرده بود یکی بود، ما به واقع رسیدیم؛ «أصبنا» و برای زحمتمان یک ثواب و برای به واقع رسیدنمان هم یک ثواب می‌بریم! و اگر خطا کردیم، «مخطئه» هستیم و فقط یک ثواب برای زحمتی که کشیدیم می‌بریم!

پس این‌که در آیات قرآن و روایات تحقیق می‌کنیم، «عابدینی» هیچ نظری ندارد. این‌که من بگویم حق است نه؛ بارها می‌گویم آن‌چه من می‌گویم فهم خودم است؛ اما فهم خودم، صحیح است یا نه، باید چکش کاری بشود؛ و معمولاً نوشته‌هایمان را در معرض دید این و آن قرار می‌دهیم که چکش کاری بشود.

پس ما «مخطئه» هستیم و بر این «مخطئه» بودن‌مان افتخار می‌کنیم چرا که شیعه هیچ وقت حرف خودش را به گردن دین و گردن خدا نمی‌گذارد و نمی‌گوید دین خدا این است! می‌گوید: فهم من از دین خدا این است.

«عابدینی» نمی‌گوید: این سه آیه چنین می‌گوید، بلکه می‌گوید من از این سه آیه، اینچنین می‌فهمم. حالا باید ببینیم این فهمم درست است یا نه؟

هر چیزی یک آزمایشگاهی دارد. مثلاً «علوم تجربی»، «فیزیک»، «شیمی» یک آزمایشگاهی دارد. «شیمی» می‌آید در آزمایشگاه، آزمایش می‌کند، لابراتواری دارد، لابراتوار ما ذهن‌های افراد است.

ما باید مطالب علمی را مطرح بکنیم و مثل این جلسات باید فراوان باشد - که در طلبگی به آن «مباحثه» می‌گوییم، حالا این یک مباحثه عام تری است - و آن‌چه که می‌فهمیم را بیان می‌کنیم و با دیگران در میان می‌گذاریم، آن چیز مشترکی که بیشتر عقول قبول کردند، طبیعی است که بیشتر محکم‌تر است. اما باز دلیل نمی‌شود آن طرفش باطل باشد؛ چون فهم است، آیه قرآن یک ظهوری دارد و یک احتمالی دارد.

ما یک کتابی به نام «ژرفایی قرآن و شیوه‌های برداشت از آن» داریم، آن وقت که در «قم» بودیم و پیرامون «تفسیر راهنما» کار می‌کردیم، نمی‌دانم خبر دارید یا نه؟ «تفسیر راهنما» به اسم آقای «هاشمی رفسنجانی» است که ۲۰ جلد است. کار اولیه آن را ایشان در ۲۲ تا دفتر ۲۰۰ برگه در زندان انجام داده بود، بعد ما در «قم»، ٤٠- ۵۰ نفر بودیم و چند تا گروه‌های مختلف رویش کار کردیم.

بعد بنا شد که برای آن کار، مبنا درست کنیم. مبنایی که درست کردیم یکی از آنها مبنائی بود که من متکفل شدم و نوشتم: «حجیت فرازهای قرآن». این اولین بار در «مجله بیّنات» که برای «موسسه امام رضا» در «قم» هست در شماره ١٤ چاپ شد.

آن را با یک سری مقالات دیگری در کتاب «ژرفایی قرآن» جمع آوری کردیم. ما آن‌جا همین بحث‌ها را مطرح کردیم که این فهم و آن فهم ممکن است هر دو درست باشد؛ این احتمال و آن احتمال ممکن است هر دو درست باشد.

احتمالاتی که متناقض است، قطعاً یکی درست است، اما احتمالاتی که هر دو امکان صحت دارد، هر دو صحیح است. و اتفاقاً روایات ائمه ما، که ذیل آیاتی وارد شده، معمولاً این روایات می‌خواهد بگوید این احتمال ضعیف هم در تفسیر این آیه هست! مثلاً ذیل آیه:

(وَالْوَالِدَاتُ يرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ)

مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شير مي‌دهند.

سوره بقره (۲): آيه ۲۳۳

در آخر بحثش دارد که کسی که می‌خواهد ضرر بزند، این "به دیگری ضرر بزند" را به گونه‌های مختلفی معنا کردند و همه احتمالات هم درست است!!

پس بنابراین ما «مخطئه» هستیم و احتمال‌های مختلف را مطرح می‌کنیم. حالا یک زمانی شاید یک احتمال در دید مردم قوی‌تر بشود، زمان دیگر احتمال دیگر؛ اما این‌که آن احتمال اول غلط باشد، چون الان مردم قبول نمی‌کنند نه؛ اگر ظهور هست، با دلیل عقلی محکم با ضرورت دین هم مخالف نیست، هر احتمالی را می‌شود داد؛ پس آیات مختلف احتمال‌هایی که دارد قابل قبول است.

این بحث اولی که از صبح مانده بود و دلم می‌خواست مطرح کنم. مطلب دیگری که از صبح مانده بود، نوشته بودم که مطرح کنم و نشد، این بود که مناظره چون هفته قبل بنا بود برگزار بشود و عقب افتاد، آن هفته قبل ولادت امام عسکری بود و... چون فرصت من الآن تمام شد، بماند در نوبت بعد این را عرض کنم.

مجری:

جناب استاد از شما دعوت می‌کنیم که بحث را شروع بفرمایید.

استاد حسینی قزوینی:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمدلله و الصلاة علی رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله واللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله إلی یوم لقاء الله، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

خدا را بر تمام نعمت‌هایش بویژه نعمت ولایت سپاس می‌گوییم و خدا را شاکر هستیم که توفیق‌مان داد در این شهر «اصفهان»، شهر ولائی و شهر مذهبی در جمع شما گرامیان حضور پیدا کردیم و در خدمت جناب آقای «عابدینی» عزیز باشیم که ایشان یک بحث‌هایی و نظراتی را مطرح کرده بودند و ما هم نظراتی داشتیم که ارائه بدهیم.

با توجه به آن روحیه سِلْمی که ما از ایشان دیدیم و اقدام به اصلاح؛ همان‌طور که الان هم اشاره کردند و بارها در ارتباطات تلفنی هم می‌فرمودند: "اگر برای من روشن بشود که من در یک جا اشتباه کردم، این شجاعت را دارم که اصلاح بکنم." من از این روحیه ایشان تشکر می‌کنم!

در جلسه صبح بحث‌هایی انجام شد و ایشان قول دادند که ان شاء الله این‌ها را اصلاح بفرمایند و ان شاء الله نتیجه این جلسه را به حول و قوه الهی ببینیم!

من فقط یک خلاصه‌ای از بحث صبح را در یکی دو دقیقه عرض کنم. نکته اول این‌که در این جزوه ایشان چند مورد در روایات تحریف شده بود. در عبارتی که مربوط به ولایت امیرالمؤمنین بود آیه: (إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ) حذف شده بود و بر مبنای آن ایشان تحلیل کرده بود که فرمودند این گناه به عهده تایپیست است، ما هم از ایشان قبول می‌کنیم و لذا بنا شد که این‌ها را اصلاح بفرمایند!

ایشان بعضاً مطلبی را از منابع دسته سوم و چهارم آورده بودند و حال آن‌که در منابع اولیه مثل کتاب «شیخ صدوق» خلاف آن بود و آنچه که ایشان آورده بودند، نبود.

ایشان فرمودند: زمان تألیف این کار، و زمان تدریسم، آن کتاب در اختیارم نبود و لذا از منابع دسته سوم و چهارم مثل «تفسیر نور الثقلین» استفاده کردم. البته «تفسیر نور الثقلین» که من در «مکتبه اهل‌بیت» مراجعه کردم، دیدم این را دارد. یعنی ایشان آیه (إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ) را از «کمال الدین» نقل می‌کند. حالا شاید نسخه‌ای

در اختیار حضرتعالی بوده که این عبارت را نیاورده است؛ ما کاری نداریم. فرمودید این قابل اصلاح است و ما تشکر می‌کنیم.

این‌که فرمودید ائمه (علیهم السلام) نمی‌دانستند امامان بعد از خودشان چه کسانی هستند؛ ما گفتیم نزدیک ۳۰۰ روایت در این زمینه داریم و یا این‌که فرمودید امام صادق نمی‌دانست و تصور می‌کرد امام بعد از او «اسماعیل» است، ما روایات متعددی این‌جا ارائه دادیم در مذمت «اسماعیل» توسط امام صادق و در حضور صحابه و در جمعی که خود «اسماعیل» بود، و در بیان امامتِ امام کاظم (سلام الله علیه)!

ما یک روایت هم نداریم - حتی روایت ضعیف و جعلی - که بگوید آقا امام صادق خبر نداشت امام بعد از خودش چه کسی است! چون از این ۳۰۰ تا روایاتی که نام ائمه برده شد، حدود ٤٠- ٥٠ روایت، فقط از امام صادق (سلام الله علیه) است.

یا مثلاً در مورد «زراره» عرض کردیم، تعدادی از روایاتی که در رابطه با اسامی ائمه است از «زراره» نقل شده است ما نمی‌توانیم بگوییم «زراره» از یک طرف اسامی ائمه را نقل کرده، از آن طرف نمی‌دانسته امام بعد از امام صادق چه کسی است!!

گفتیم - به تعبیر خودتان - بدترین نظریه، نظریه‌ای است که واقعیت آن را تکذیب کند. «زراره» سال ۱۵۰ از دنیا رفته؛ این را «کشی»، «نجاشی»، و «شیخ طوسی» دارند؛ و امام صادق ۱٤۸ شهید شده؛ یعنی دو سال فاصله است. پس این‌که «زراره» در حال مرگ بود و نمی‌دانست امام بعدی چه کسی است، این اصلاً با واقعیت تاریخی صددرصد خلاف است.

این را هم حضرتعالی فرمودید که ما ان شاء الله اصلاح می‌کنیم. همچنین نسبت به امام هادی که فرمودید نمی‌دانست امام بعد از خودش چه کسی است و تصور می‌کرد که «سید محمد» است، ما نزدیک ٤٧- ٤٨ روایت در این زمینه داریم که تعدادی از این‌ها از امام هادی درباره امام عسکری (سلام الله علیه) است.

نکته بعدی این‌که حضرتعالی درباره مسئله نصب فرمودید که ما در هیچ روایتی واژه «نصب» نداریم؛ که عرض کردیم نزدیک ۳۵- ٤٠ روایت در این زمینه از ائمه معصومین داریم که به عنوان نمونه امیرالمؤمنین می فرماید:

«نَصَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ لِوَلَايَتِي»

بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق/ مصحح: جمعی از محققان، ج۳۰، ص۳۱۵

رسول اکرم می‌گوید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَامَكُمْ وَ الْقَائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق/ مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه، ج۱، ص۲۷۷

تمام روایاتش را ما آوردیم که ان شاء الله بنا شد این‌ها هم اصلاح بشود؛ چون حداقل فلسفه آمدن یا حکمت آمدن ما یک مقداری روشن بشود، که اگر دفعه دیگر ما را دعوت کردید ما ببینیم آمدن ما به این‌جا یک فایده‌ای داشته است.

نکته دیگر اینکه شما در مورد نصب فرمودید: "نصب ائمه توسط «بنی امیه» بود!!" گفتیم این هم دروغ محض است. فردای قیامت نمی‌دانیم به «بنی امیه» هم اجازه می‌دهند بیایند شکایت کنند یا نه؟

آن‌ها اصلاً همچنین چیزی قائل نبودند. «بنی امیه» نه تنها علی را قبول نداشتند، پیغمبر را هم قبول نداشتند؛ «معاویه» می‌گوید:

«الأرض لله وأنا خليفة الله»

مروج الذهب؛ اسم المؤلف: أبو الحسن على بن الحسين بن على المسعودي (المتوفى: ٣٤٦هـ) الوفاة: ٣٤٦، ج١، ص٣٦٧

«انا خليفةُ الله» یعنی این‌ها خودشان را فوق پیغمبر می‌دانستند. می‌گفتند پیغمبر رسول خدا است و ما خلیفه خدا هستیم!!

بعد در مورد قضیه «نصب ائمه» فرمودید: "چون ما «ایرانی»ها با تفکر شاهنشاهی آشنا هستیم، و هر شاهی امام بعد از خودش را نصب می‌کند، ما تصور می‌کنیم امام هم، امام بعدی را نصب کرده است." گفتیم این هم نه تنها دلیل ندارد، بلکه واقعیت خارجی تکذیبش می‌کند. ما «ایرانی»ها این‌طوری بودیم، در کشورهای عربی و... چه؟

بعد هم فرمودید: "این روایات ما را وادار نکند که معتقد بشویم ولی فقیه هم منصوب است!!" من یک تقاضایی در پایان از حضرتعالی کردم و گفتم: اگر ما واقعاً در رابطه با «ولایت فقیه» - حالا مطلقه، یا غیر مطلقه - بحثی داریم، بیاییم شجاعانه ادله کسانی که برای ولایت فقیه دلیل آورده‌اند را نقد علمی کنیم.

نه اینکه بیائیم برای اینکه ولایت فقیه را بزنیم، برویم از ولایت ائمه شروع کنیم و بگوییم این‌ها ولایت نداشتند، منصوب نبودند و...، پس ولی فقیه هم منصوب نیست!!

ان شاء الله اگر در این مورد هم یك مقداری بزرگواری کنید و اصلاح صورت بگیرد، تا ما در آینده این اثر را از حضرتعالی مشاهده کنیم.

معمولا حضرتعالی در این بحثی که نزدیك سه ساعت در خدمت شما بودیم و استفاده کردیم، عمدتاً روی این تکیه کردید که "بحث امامت سیاسی با امامت معنوی تفاوت دارد، این‌ها امام معنوی بودند، ولی امام سیاسی نبودند."

حتی در مورد پیغمبر هم گفتید: "پیغمبر فرمود امامت من را به عنوان حاکم، مردم معین کردند." ما از حضرتعالی خواهش کردیم، یك روایت صریح که رسول اکرم بگوید مشروعیتِ حاکمیت من از مردم بوده است، بیاورید؛ یك روایت ولو ضعیف که ائمه بگویند ما یا پیغمبر اگر به عنوان امام سیاسی حکومت تشکیل داد، این امامت سیاسی‌شان را از مردم گرفتند.

جناب آقای «عابدینی»! ما نمی‌توانیم با حدسیات و نظراتی که خودمان داریم، بیاییم یك مسئله‌ای که ١٤ قرن، ائمه، بزرگان و فقهای ما بر این نظر بودند، یك دفعه بیاییم بر خلاف این‌ها نظر بدهیم!

آخر ببینید اجتهادی که ما می‌گوییم در اسلام داریم، این است که اجتهاد یا باید مستند به قرآن باشد، یا به سنت و یا به اجماع و یا به عقل باشد. آنهم عقل عمومی نه عقل فردی! اگر بنا باشد ما از پیش خودمان اجتهاد بکنیم و قرآن را بخواهیم تفسیر کنیم که سنگ روی سنگ بند نمی شود.

ما حدود٤٠ روایت داریم که فرمود:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَقَدِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق/ مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه، ج١، ص٢٥٧

این مطالب و ادعاهای ما، وقتی مستند به یك آیه قرآن و یا روایتی نشد و برداشت شخصی ما شد، بدعت می‌شود؛ یعنی یك نظریه‌ای می‌دهیم که هیچ سابقه‌ای در کتاب و سنت ندارد و بزرگان ما هم ندارند، این می‌شود همان روایت:

« كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»

کمال الدین و تمام النعمة؛ ابن بابویه، محمد بن علی، محقق/ مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیه، ج۱، ص۲۵۷، ح۱

این روایت را مرحوم «صدوق» در کتاب «کمال الدین» جلد اول صفحه ۲۵۷ و «وسائل الشیعه» در جلد ۸، صفحه ۲۳۵ آورده‌اند.

بعد در رابطه با فرمایش تان نسبت به آیه «اکمال» مطالبی دارم که اگر حضرتعالی هم موافق باشید ما اشکالاتی که نسبت به نظر شما در آیه «اکمال» بوده، این چند تا اشکال را عرض کنیم و حضرتعالی هم نظرتان را بدهید، بعد اگر فرصت شد، «آیه ابلاغ» و «آیه ولایت» را مطرح کنیم.

مجری:

بیست ثانیه بیشتر صحبت فرمودید. استاد عابدینی بفرمایید خدمت تان هستیم.

استاد عابدینی:

یك نکته‌ای را صبح یکی از دوستان تذکر داد، که در بحث خلفای اموی و عباسی و مسئله «نصب»، در جزوه من، یك «احتمالاً» هم قبلش است؛ یعنی گفتم: " احتمالاً خلفای اموی و عباسی این را مطرح کردند." شاید آن‌هایی که عبارات را رنگی و فسفری کردند، آن لفظ «احتمالاً» را نادیده گرفتند که شما آن را به ما، به عنوان یک نظر قطعی می‌چسپانید!

ما آنجا گفتیم احتمالا؛ ما تحلیل‌هایی که می‌کنیم می‌گوییم احتمالا این‌طور بوده، شاید این‌طور بود، به خاطر این قرائن و... از جمله بحث «ساب النبی» است که ما صبح هم مطرح کردیم و شما هم مطرح کردید ولی ظاهراً حرف من ناقص گرفته شده بود.

ما گفتیم: خلیفه عباسی می‌خواهد مخالف خودش را بکشد، دنبال دلیل می‌گردد و دلیل ندارد؛ به چه دلیلی بکشد مثلاً یك کسی «منصور دوانقی» را سب کرده است. آن وقت ایشان می‌آید سوء استفاده می‌کند، اول روایاتی را جعل می‌کنند و می‌گویند «ساب النبی» را باید کشت، تا بعد بگویند «ساب خلیفة النبی» را هم باید کشت!

بعد گفتیم پیامبر را ببینید که نه ساب خودش را کشته و نه دشمن خودش را کشته و نه «هند» را کشته و نه «وحشی» را کشته؛ بلکه همه این‌ها را یك عفو عمومی داده و با این مسئله، اصلا اسلام را یك گونه‌ای جلوه داد که همه بیایند مسلمان بشوند.

اما آن خلفاء چون دلشان به حال پست و مقام خودشان سوخته و هرکاری هم می‌خواهند بکنند می خواهند شرعی جلوه بدهند، می آیند و مسئله نصب را مطرح می‌کنند.

در رابطه با مسئله‌ای که شما فرمودید و صبح وقت نشد که من بگویم و ناقص ماند، این بود که گفتید افرادی می‌آیند به «معاویه» می‌گویند یا به خلیفه عباسی می‌گویند: «انت خلیفة الله و خلیفة الله احسن من رسول الله»؛ خلیفه کسی بزرگتر از رسول او است!

این از چاخان‌هایی است که هر زمانی مطرح می شود؛ متملّقین وقتی که به یك ظالمی می‌رسند که از تملق خوشش می‌آید، تملق می‌کنند. این طور افراد اگر بتوانند، «معاویه» را از خدا هم بالاتر می‌دانند. فرعونی که می‌گوید:

(أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى)

و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم!»

سوره نازعات(۷۹): آیه۲٤

شاید یك سری مریدانی دارد که قبول می‌کنند و لذا آن‌ها هم شعار می‌دهند: «انت ربنا الاعلی»! بله، یك کسانی می‌آیند به «معاویه» می‌گویند تو «خلیفة الله» هستی و خلیفه هرکسی از رسول آن بالاتر است!

جملاتی که شما می‌خوانید دلالتی است که دیگران گفتند؛ چه دیگران گفتند و چه خود «معاویه» بگوید من «خلیفة الله» و بالاتر از رسول الله هستم، هردو غلط است؛ ما بحث‌مان این بود که افرادی می‌خواهند یك کاری انجام بدهند، اول به پیامبر می‌چسپانند، در حالی‌که پیامبر ساحتش برئی از این مسئله است و گفتم مقاله‌اش را تحت عنوان: «دراسة النقدیة حول ساب النبی» نوشتیم و در مجله «الاجتهاد والتجدید» چاپ شده است.

شما مطلب زیاد فرمودید من باید یکی یکی جواب بدهم؛ بحث اصلی‌مان که صبح داشتیم می‌گفتیم ببینید ما یك سری روایت داریم که مجمل است؛ روایاتی که الفاظی مانند «ولایت، وصایت، امامت، خلافت و حاکمیت» دارد.

آیا این لفظ ها را همین‌طور می‌خواستند بیان کنند؟ مثل ما سخنرانها که وقتی کم می‌آوریم مدام عباراتی را تکرار می‌کنیم! آیا این الفاظ یك معنا است و چند تا لفظ؟ یا نه، چند تا معنا است؟ «ولایت» یك چیز است، «وصایت» یك چیز دیگر است، «امامت» یك چیز دیگر است، «خلافت» یك چیز دیگر است!؟

ما این‌ها را باید جدا کنیم و گفتم همه تلاش من این است که این‌ها را جدا کنم تا چطور بشود؛ چون حکومت میراثی و حکومت ژنی، پسر بعد از پدر، نوه بعد از پسر، این را عقل قبول نمی‌کند، عرف قبول نمی‌کند؛ این‌که بگوییم یك سری تخم شاهی دارند، اکاسره، قیاصره، فراعنه، این‌ها بودند، نگویید فقط در ایران بوده.

بله در «ایران» اکاسره بوده، قیاصره هم که در «روم» بودند و فراعنه هم که در جای دیگر بودند. همه جا این‌طوری بوده است؛ آن وقت این سلسله شاهان را ما بیاییم سلسله ائمه خودمان را بگوییم ائمه سیاسی بودند و امام سیاسی را این‌طوری بدنام کنیم تا جوان‌هایمان از دین بیرون بروند، آخر این چه کاری است؟

ما اگر جوان‌هایمان را با خودمان داشته باشیم، دین جوان‌هایمان درست بشود، همه چیز را داریم؛ اگر جوان‌هایمان این‌طور که الان است و خیلی‌هایشان از دین بیرون رفتند؛ در این آشوب‌ها و امثال این‌ها حتی خیلی‌هایشان یك کارهایی کردند که اصلا با هیچ عقل و منطقی نمی‌سازد؛ ما اگر جوان‌هایمان را از دست بدهیم دیگر چه داریم؟

اگر ما می‌خواهیم مقابل «آمریکا» بایستیم که شما فرمودید، باید جوان‌هایمان را جذب کنیم، دینی را باید ارائه بدهیم که مطابق فطرت باشد، دینی را ارائه بدهیم که مطابق عقل باشد، نه دین را فقط طبق قال، قال، قال بگوییم! قال، قال، قال درست؛ اما خود شما و ما که اهل گود هستیم و در گودیم می‌دانیم! البته لازم نیست در گود بود، دیگران هم می‌دانند!!

خبر اولی که دیگری از من مستقیم می‌شنوند، به احتمال این‌که معنایش در ذهنش بیاید و لفظ هایش را عوض کند، محتمل است؛ وقتی به دیگری گفت، وقتی به سومی گفت، به چهارمی گفت، و سخن من چهار واسطه خورد، چه کسی حرف را قبول می‌کند؟ می‌گوییم فایل و نوارش را بیاور! یك واسطه خورد شاید مطلب عوض بشود!!

آن وقت ما روایاتی با چند واسطه داریم و روایاتی که گفتیم کتاب‌هایش اصلا معلوم نیست کی و کجا بوده است؟ نوشته استاد بر شاگرد بخوان نبوده است. بیاییم به این‌ها بخواهیم استناد کنیم و یك دینی درست کنیم که جوان‌هایمان را فراری بدهیم؛ دینی را درست کنیم که فقط ما چهار تا پیرمرد و پیرزن قبول کنیم!

ما که جنگنده نیستیم، ما که با «آمریکا» نمی‌توانیم بجنگیم؛ از جوانی ما گذشته است. ما بیاییم دینی را معرفی کنیم که مطابق فطرت باشد، از این قال قال‌ها بیرون بیاییم و مجموع را ببینیم و تحلیل بکنیم که کار عاقلانه امروز چیست؟

شما نگویید نمی‌شود و خلاف آن است که گذشتگان فهمیدند! خلاف گذشتگان، اگر مطابق با نفس باشد، مطابق با احتمالی از احتمالات آیه باشد چه اشکالی دارد؟ یك چیزی که همه روحانیون بلد هستند و معمولا این را از یك «حاجی انصاری» - البته من «حاجی انصاری» را ندیدم - نقل می‌کنند که مرحوم «مجلسی» مثلا در «بحار» روایتی آورده است که در آخر الزمان، زنانی می‌آیند که «کاسیات عاریات»؛ پوشیده برهنه هستند!

ایشان در چهارصد سال پیش تصور نمی‌کرد لباس کرباس و کلفت. اگر «کاسیه» است، دیگر «عاری» معنا ندارد؛ آن وقت گفته است احتمال دارد این لفظ «کاسیات» غلط باشد، و «کاشفات عاریات»! باشد.

آن وقت این «حاجی انصاری» می‌گفت مثلا آقای «مجلسی» سر از خاک بر آرید و «کاسیات عاریات» را ببینید! که امروز در زمان ما، این «کاسیات عاریات» را می‌بینیم. طرف پوشیده است اما لباسش نازك است و بدنش پیدا است.

الان بگوییم بله، روایت «کاسیات عاریات» درست است. آن زمان یك طور دیگر می‌فهمیدند که متناقض می‌شد و مرحوم «مجلسی» حلش می‌کرد. الان بگو «کاسیات عاریات» درست است.

الان آیه قرآن را می‌خوانیم، می‌بینم این‌طور که می‌فهمیم مطابق الفاظ قرآن است؛ تحریفی نباید بکنیم، کم و زیاد نباید بکنیم، همین آیه را یك طوری می‌فهمیم که دیگران قبل از ما نفهمیده‌اند، چه اشکالی دارد؟ مگر نیست که خود مرحوم «علامه طباطبایی» می‌فرماید هر صد سالی باید تفسیر قرآن تجدید بشود؛ یعنی زمان عوض می‌شود.

به قول حضرت علی قرآن مثل شمس و خورشید و ماه است، هر روز یك نور جدید دارد! ما از این نور جدید بیاییم وارد الفاظش بشویم، یك کلمه و آن کلمه را کنار هم بگذاریم و جلو بیاییم چه اشکالی دارد!؟ آن وقت بیاییم بگوییم فهم ما را دیگران نفهمیده‌اند؛ بلکه دیگران نفهمیدند ولی ضدش را هم نگفته‌اند؛ یا اگر ضدش را هم گفته‌اند، ببینیم اصلا متناقض است یا متناقض نیست!؟

دیگران یك فهمی داشته‌اند. امروز هم «عابدینی» یك فهمی دارد. این فهم را باید بیان کند و در معرض دید علما، بزرگان داخل و خارج قرار بدهد، و بگوید حرفی دارید بزنید و بعد مجموعش را همین‌طور که گفتم اشکالات شما و اشکالات حاج آقای «واحد» و اشکالات آن فرد «قمی» که جناب آقای «کتابی» فایل ما را گرفتند و به ایشان دادند و ایشان نقد کردند و من صبح از ایشان تجلیل کردم.

این‌ها را یکی یکی جلو بگذاریم، جزوه‌مان را تکمیل کنیم تا مسئله ولایت یك حرف جدید و نو و جوان پسند و عاقلانه بشود. حکومت میراثی نشود! نه امامت میراثی نشود. امامت فرق می کند. امامت چون علم بود؛

(وَيعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)

و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد

سوره بقره (۲): آیه ۱۲۹

این همیشه درد سر دارد، کسی نمی‌گوید چرا این پسر مثل پدر عالم است و دارد به مردم علم یاد می‌دهد؛ اما وقتی بگوییم این پسر مثل آن پدر شاه است، می‌گوید برای چه او شاه است؟ مگر او چه چیزی بیش‌تر از من دارد؟ پس در بحث امامت، ما میراثی بودنش را قبول داریم، اما بحث ما حکومت سیاسی بود. ولایت را هم من بعداً از کتاب «انفال» یادم باشد یك جمله‌هایی را بخوانم!

مجری:

متشکر، استاد قزوینی، نه دقیقه و چهل ثانیه فرصت دارید بفرمایید

استاد قزوینی:

جناب آقای «عابدینی»! صبح هم این فرمایشات را فرمودید که الفاظ «خلیفه»، «امام»، یا «حاکم»، مجمل است. از رسول اکرم که این همه روایات داریم:

«عَلِيٌ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي»

الأمالي (للصدوق)؛ ابن بابويه، محمد بن على، ناشر: كتابچى، ص ۳۸۱

«إِمَامُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»

الأمالي (للصدوق)؛ ابن بابويه، محمد بن على، ناشر: كتابچى، ص۳۵۱

«عَلِيٌ أَنْتَ وَصِيِّي مِنْ بَعْدِي»

بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نويسنده: مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق/ مصحح: جمعى از محققان، ج۲۷، ص۲۳۱

و امثال این روایات؛ اگر واقعا این عبارات يك معنای عرفی دارد - که خود حضرتعالی هم در همین جزوه تان فرمودید: " الفاظ روایات بر معنای عرفی حمل خواهد شد." - اگر واقعاً رسول اکرم که فرموده: «علي خليفتي من بعدي» این کلام پیامبر اجمال دارد که خلیفه به معنای بیانگر احکام است یا خلیفه به معنای حاکم سیاسی است، باید حضرت قرینه نصب می‌کرد؛ پس زمینه گمراهی امت را - نستجیر بالله - خود پیامبر فراهم کرده است!!

زیرا پیامبر یك الفاظی را فرموده که این الفاظ مجمل است، من یك طوری برداشت می‌کنم، جنابعالی هم یك طور دیگر برداشت می‌کنید!

جناب آقای «عابدینی»! مادامی که قرینه‌ای در روایت نباشد - این را که در اصول همه‌مان خوانده‌ایم - الفاظ در آن معنای عرفی، معنای عموم و معنای اطلاق حمل می‌شود، الا که قرینه‌ای بر خلاف اطلاق و بر خلاف عموم باشد.

پس اولاً شما در مورد روایاتی که در رابطه با الفاظ «خلافت»، «امامت»، «وصایت» و غیره است یك عبارتی بیاورید که پیغمبر قرینه‌ای نصب کرده است. ثانیاً: اگر کسی بخواهد روی این الفاظ کار کند، تا ببینید مراد از آن چیست، چاره ای ندارد جز اینکه به کتب لغت مراجعه کند. مقتضای تحقیق این است که ما بیاییم ببینیم این الفاظ در لغت به چه معنا بوده است و نظرات لغویین را ببینیم.

آن لغت شناسانی که ملاك‌شان «عرف» بوده است، مثل «ابن منظور» در کتاب «لسان العرب» که استعمال عرفی الفاظ را جمع کرده، و نرفته مثل «العین»، «مقاییس اللغة» و... ریشه لغت را بررسی کند. ما بیاییم این الفاظ را در لغت و در اصطلاح ببینیم. ببینیم این الفاظ در زبان پیغمبر به چه نحوی بوده است؟ در زمان ائمه در لسان ائمه به چه معنایی بوده است؟

اصلا از خود خلفاء، من می‌توانم نزدیك به پنجاه روایت به شما نشان بدهم که ابوبکر وقتی که بر سر کار می آید و حاکم می‌شود، نمی‌گوید: «إنی حاکم و خلیفة»! این روایتی که می‌خوانم کتاب «صحیح مسلم» جلد ۵ صفحه ۱۵۲ حدیث ٤٤٦٨ است.

«فلما تُوُفِّيَ رسول اللَّهِ قال أبو بَكْرٍ أنا وَلِيُّ رسول اللَّهِ »

صحيح مسلم بشرح النووي؛ اسم المؤلف: أبو زكريا يحيى بن شرف بن مري النووي الوفاة: ٦٧٦، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ١٣٩٢، الطبعة : الطبعة الثانية، ج ٥، ص١٥٢،ح ٤٤٦٨

ایشان کلمه «ولی» را در حاکم استعمال کرده است. بعد عمر می‌گوید:

«ثُمَّ تُوُفِّيَ أبو بَكْرٍ وأنا وَلِيُّ رسول اللَّهِ وَ وَلِيُّ أبي بَكْرٍ»

صحيح مسلم، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي؛ ج٣، ص ١٣٧٨، ح ١٧٥٧

امثال این ما الی ما شاء الله داریم. اولین خطبه‌ای که ابوبکر می‌خواند می گوید:

«وليت عليكم ولست بخيركم»

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ٢١١، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ١٤٠٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج١١، ص ٣٣٦

مصداق استعمال الفاظ در دست این‌ها بوده است. «ابن اثیر جزری» در کتاب «جامع الاصول» با سند صحیح نقل می‌کند که ابوبکر گفت:

«وَلَّيْتُ عليكم عمرَ»

معجم جامع الأصول في أحاديث الرسول؛ اسم المؤلف: المبارك بن محمد ابن الأثير الجزري الوفاة: ٥٤٤ ، دار النشر :، ج ٤، ص ١٠٩

نمی‌آید «جعلته» بگوید، بلکه کلمه «ولی» را استعمال می کند. ما باید ببینیم در اصطلاحات عرف، و استعمالاتی کسانی که در مسند قدرت بوده‌اند چه بوده است؟ نه این‌که من در خانه‌ام بنشینم و بگویم به ذهن من اینطوری می‌آید! این یك نکته.

جناب آقای «عابدینی»! می‌فرمایید ما جوان‌ها را داشته باشیم، آیا جوان‌های ما به خاطر این‌که ما معتقدیم ائمه منصوب از طرف خدا هستند، از دین بیرون می‌روند؟ این‌هایی که هشت سال دفاع مقدس را پشتیبانی کردند، جان دادند و اسیر شدند، این‌ها می‌گفتند روی این عشقی که ما به ائمه‌ای که منصوب من الله هستند، داریم می‌رویم!

اصلا از هر رزمنده‌ای شما سوال می‌کردید، عمده آن‌چه که رزمندگان را در میدان جنگ آورده بود، همین اعتقاداتی مقدسی است که از روایات و از کلمات بزرگان گرفته‌اند. اگر ما به این جوان‌ها بگوییم آقا امامت انتخابی است، علی را انتخاب کردند، نکردند، آیا این جوان دیگر روحیه دارد که جبهه برود؟ آیا روحیه دارد که فردا بیاید با دشمن مبارزه کند؟ قطعا نه!

شما می‌آیید این بحث‌ها را با ۳۰، ٤٠ نفر جوان می‌کنید، از آن طرف هم شما ببینید آن دسته از آقایانی که در همین عصر حاضر همین بحث‌هایی که ما معتقدیم و ائمه ما گفته‌اند، علمای ما گفته‌اند، جلساتی دارند برای رزمندگان، که شش هزار، هفت هزار، ده هزار جوان در آن‌جا می‌آیند. آن‌ها هم جوان هستند.

این‌که شما آمدید بحث اشرار و... را مطرح کردید و از میان هشتاد میلیون جمعیت، هشتاد نفری را که آمدند به خیابان دیدید، آن‌ها هم اعتراف کردند که از خارج پول گرفته بودند، آیا این صحیح است!؟

نباید برای ما چهار نفر اشرار ملاك باشد. مقاله‌ای که حضرتعالی برای من هم فرستاده بودید خواندم و تأسف خوردم که شما به جای این‌که اشرار را محکوم کنید، آمدید نظام را محکوم کردید؛ نیروی انتظامی و سپاه را

محکوم کردید که چرا با این‌ها این‌طوری برخورد کردند، نباید همچنین برخوردی می‌کردند. این یك مقداری جای تأسف دارد.

بعد فرمودید بحث امامت، میراثی است. من عرض کردم نبوت میراثی است و امامت هم از روز اول میراثی است. ما حداقل سی، چهل روایت داریم بر این‌که رسول اکرم می‌فرماید قبل از خلقت آدم، اسامی ما در معراج ثبت بوده است. شما ببینید در ذیل آیه شریفه:

(وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ)

از رسولاني كه پيش از تو فرستاديم بپرس: آيا غير از خداوند رحمان معبوداني براي پرستش قرار داديم؟!

سوره زخرف (٤٣): آيه٤٥

روایت، هم از شیعه و هم از سنی داریم؛ کتاب «بصائر الدرجات» شاید بیش از بیست روایت آورده است. آقای «ابن عساکر» متوفای ۵۷۱ در کتاب «تاریخ دمشق» جلد ٤٢، صفحه ٢٤١ هفت، هشت روایت آورده است که این آیه در معراج نازل شد. خدا گفت: (وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ)؛ گفت پیامبر از این‌ها سوال کن:

«على ما بعثوا»

جواب دادند:

« على ولايتك و ولاية علي بن أبي طالب»

تاريخ دمشق، المؤلف: أبو القاسم على بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر المتوفى: ٥٧١ هـ)، المحقق: عمرو بن غرامة العمروى، الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، عام النشر: ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م، ج ٤٢، ص ٢٤١، باب على بن أبى طالب و اسمه

بحث ولایت این نیست که رسول اکرم در چهار تا روایت آورده باشد؛ شما پیشینه ولایت را ببینید که من پنجاه تا روایت از شیعه و سنی بیاورم که اصلا ولایت اهل‌بیت برای این‌جا نیست، برای قبل از خلقت است.

من تقاضا می‌کنم حضرتعالی کتاب « مصباح الهدایه - حضرت امام رضوان الله تعالی علیه» تقریبا صفحه ۱۳۰ را مطالعه فرمایید. این مطلب در رابطه با حدیث رضوی است که فرمود:

«خَلَقَكُمْ أَنْوَارا»

عیون أخبار الرضا (علیه السلام)؛ نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، مصحح: لا جوردی، مهدی، ناشر: نشر جهان، ج۲، ص۲۷۵

از امام هشتم سوال می‌کنند: «أ أنتم افضل أم الملائكة؟» ببینید امام چه تحلیلی در آن‌جا کرده است! و بزرگان ما مرحوم «کمپانی» که برای شهر شما هم است می گوید:

«والأئمة (علیهم السلام) لهم الولاية المعنوية والسلطنة الباطنية على جميع الأمور التكوينية والتشريعية»

حاشية كتاب المكاسب؛ تأليف: الشيخ محمد حسين الأصفهاني، تحقيق: الشيخ عباس محمد آل سباع، الطبعة: الأولى / ١٤١٨ هـ ق، الناشر: أنوار الهدى، المطبعة: علمية، ج ٢، ص ٣٧٩

ما کجای کار هستیم، و بزرگان ما کجا هستند؟ آیت الله العظمی «خویی» می‌گوید:

« لاشبهة في ولايتهم على المخلوق باجمعهم كما يظهر من الاخبار لكونهم واسطة في الايجاد وبهم الوجود، و هم السبب في الخلق، إذ لولاهم لما خلق الناس كلهم وانما خلقوا لاجلهم وبهم وجودهم وهم الواسطة في افاضة، بل لهم الولاية التكوينية لمادون الخالق »

مصباح الفقاهة من تقرير بحث الاستاذ الاكبر آية الله العظمى الحاج السيد أبو القاسم الموسوي الخوئي دامت افاضاته لمؤلفه الميرزا محمد علي التوحيدي التبريزي، المطبعة الحيدرية النجف ١٣٧٤ هـ ١٩٥٤م، ج٦، ص ٣٦

حالا فرصت نیست من همه این‌ها را ذکر کنم. در مورد ولایت تکوینی ببینید بزرگان ما و حتی آیت الله «منتظری» نسبت به مقام ولایی و ولایت تکوینی و تشریعی ائمه، چه تعابیری دارد! ما کجای کار هستیم، و این بزرگان ما در کجای کار هستند؟ آیت الله «میلانی»، خود مرحوم «طباطبایی» و...

من توصیه می‌کنم زیارت اول آقا امام حسین، زیارت مطلقه که در «مفاتیح» هم آمده را بخوانید، اولین زیارت مطلقه است که «کافی» آورده، «تهذیب» آورده، «من لایحضره الفقیه» آورده و «شیخ صدوق» می‌گوید:

«أَصَحُّ الزِّيَارَاتِ عِنْدِي مِنْ طَرِيقِ الرِّوَايَةِ وَ فِيهَا بَلَاغٌ وَ كِفَايَةٌ»

من لا يحضره الفقيه؛ نویسنده: ابن بابويه، محمد بن علی، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مصحح: غفاری، علی اکبر، ج۲، ص۵۹۸

در آن زیارت دارد که:

« إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُم»

حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «شرح دعای سحر» روایتی را از امام صادق (سلام الله علیه) نقل می کند که حضرت فرمود:

«خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ»

الكافي (ط - الإسلامية)، کلینی، محمد بن يعقوب بن اسحاق، ناشر: دار الكتب الإسلامية، ج۱، ص ۱۱۰، ح ٤

و در جای دیگر دارد که فرمود:

«نحن مشية الله»

مستدرك سفينة البحار؛ المؤلف: العلامة آية الله الشيخ علي النمازي؛ ج٦، ص ٩٩، باب القضاء والقدر والمشيّة

این‌ها را ما ببینیم؛ اگر ما بیاییم با این فکر دور از روایات و دور از آیات و دور از تفاسیر و دور از نظر فقها و بزرگان، بخواهیم نظر بدهیم، این باعث می‌شود جوان‌های ما گمراه بشوند؛ جوان‌های ما شاید یك چهار تا به، به برای ما بگویند ولی این‌طور عقیده‌ها جوان‌های ما را در خط مقدم نمی‌تواند مجهز کند.

برادر برزگوار! صبح هم گفتم ولو این نظر شما در نزد شما حق است؛ ولی قرآن می‌گوید:

(يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

اي افراد باايمان! (هنگامي كه از پيغمبر تقاضاي مهلت براي درک آيات قرآن مي‌كنيد) نگوييد: «راعنا»؛ بلكه بگوييد: «انظرنا». (زيرا كلمه اول، هم به معني «ما را مهلت بده!»، و هم به معني «ما را تحميق كن!» مي‌باشد؛ و دستاويزي براي دشمنان است.) و (آنچه به شما دستور داده مي‌شود) بشنويد! و براي كافران (و استهزاكنندگان) عذاب دردناكي است.

سوره بقره (٢): آيه ١٠٤

« رَاعِنَا»؛ پیامبر ما را رعایت کن، احکام سختی برای ما نیاور!

(رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا)

پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار!

سوره بقره (۲): آیه ۲۸٦

ولی همین‌که «یهود» از این سوء استفاده کردند و گفتند مسلمان‌ها که «راعنا» می‌گویند یعنی ما را بچران! قرآن از این حقیقتی که دیگران سوء استفاده می‌کنند می‌گوید: (لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا)!

حاج آقا! امروز این بحث‌هایی که شما دارید می‌کنید، «آمریکا»، «اسرائیل» و «عربستان» دارند استفاده می‌کند، در نزد خودتان ولو حق هم باشد، طبق آیه: (لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا)؛ اصلا امروز طرح این قضایا خلاف شرع است!

مجری:

ده ثانیه بیشتر صحبت فرمودید، جناب آقای «عابدینی» ما خدمتتان هستیم بفرمایید

استاد عابدینی:

عرضم به خدمت شما من یك قصه ای یادم آمد برایتان بگویم؛ بلا تشبیه واقعاً همان‌طوری یادم آمد، نمی‌دانم بگویم یا نگویم. وقتی که زن «ابولهب» از دست پیامبر عصبانی شد، شعرهای علیه پیامبر درست کرد، ولی از بس از پیامبر بدش می‌آمد به جای «محمد»، می‌گفت «مذمم»! همین نسبت‌ها را می‌داد و می‌گفت: «مذمم» چنین کرد و «مذمم» چنان کرد.

پیامبر فرمود: ببینید خدا این‌ها را چه کار کرده است که به یك شخص موهوم فحش می‌دهند من که «مذمم» نیستم، من محمد هستم. حالا ایشان مدام بحث ولایت را مطرح می‌کند مگر من منکر ولایت هستم! من ولایت معنوی ائمه را با تمام گوشت و پوستم قبول دارم! صبح هم برایتان گفتم و آیه:

(إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

سرپرست و ولي شما، تنها خداست و پيامبر او و آنها كه ايمان آورده‌اند؛ همانها كه نماز را برپا مي‌دارند، و در حال ركوع، زكات مي‌دهند.

سوره مائده (۵): آيه ۵۵

را برایتان خواندم، گفتم «ولی» یعنی سرپرستی که سرپرستی خود را دوستانه، عاشقانه و مهربانانه اعمال می‌کند؛ و مثال زدم و گفتم وقتی فقیر در مسجد آمده، حضرت دارد نماز مستحبی می‌خواند، قبل از ظهر است. حضرت می‌تواند صبر کند تا نمازش تمام بشود، می‌تواند صبر کند تا بعد از نماز ظهر به ایشان پول بدهد؛ اما چرا در رکوع پول می‌دهد!؟

حضرت مثل مادری است که بچه‌اش دارد گریه می‌کند فوری بچه‌اش را بغل می‌کند. این ولایت است! بله «ولایت» یعنی «سرپرستی»؛ «ولایت» یعنی «هدایت»؛ «ولایت» یعنی «پیش بردن افراد» ولی با دوستی! ما کی منکر ولایت هستیم؟

این کتاب «تفسیر سوره انفال» من است. نمی‌دانم خبر دارید یا نه؟ مربوط به آخرین آیات و بحث این است که اول می‌گوید «مهاجرون و الانصار» نسبت به یکدیگر ولایت دارند، بعد که می‌رسد می‌گوید:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ)

كساني كه ايمان آوردند و هجرت نمودند و با اموال و جانهاي خود در راه خدا جهاد كردند، و آنها كه پناه دادند و ياري نمودند، آنها ياران يكديگرند!

سوره انفال (۸): آيه۷۲

می‌آید ولایت را حالا هم ولایت معنوی و هم سیاسی، می‌آورد برای مهاجرین و انصار قرار می‌دهد؛ از دیگرانی که بعدا آمدند مسلمان شدند و مسلمان‌هایی که بعد از «فتح مکه» آمدند، جدا می‌کند و می‌گوید آن‌ها ولایت ندارند. فقط این‌ها: (بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ) هستند.

بعد می‌گوید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايتِهِمْ مِنْ شَيءٍ)

و آنها كه ايمان آوردند و مهاجرت نكردند، هيچ گونه ولايت [= دوستي و تعهدي] در برابر آنها نداريد!

سوره انفال (۸): آیه۷۲

بعد تا به آیه آخر می‌رسد:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيءٍ عَلِيمٌ)

و كساني كه بعدا ايمان آوردند و هجرت كردند و با شما جهاد نمودند، از شما هستند؛ و خويشاوندان نسبت به يكديگر، در احكامي كه خدا مقرر داشته، (از ديگران) سزاوارترند؛ خداوند به همه چيز داناست.

سوره انفال (۸): آیه۷۵

من چند صفحه پیرامون این بحث کردم و تیتر زدم "اولویت ولایت حضرت علی (علیه السلام)" بعد هم توضیح دادم. توضیح دادم تا به این‌جا رسیدم - حالا من وسیله ندارم که در صفحه مانیتور نشان بدهم - نتیجه این‌که: (وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) در سوره انفال مربوط به مطلق ولایت است، نه مربوط به «ارث»! ارث مال همین آیه است که در سوره احزاب تکرار شده است، مال آن‌جا است.

در اینجا آوردم که: "ولایت به هر معنای که باشد، خویشاوندان بر دیگران سزاوارتر هستند، اگر ولایت معنوی و علمی باشد، فرزندان مهاجران و انصار سزاوارترند که از پدران خود معنویت بیاموزند؛ اگر ولایت سیاسی باشد باز همین اولویت وجود دارد. با این بیان چه فرمانروایی سیاسی پیامبر بر مردم، در «مدینه» الهی باشد و چه مردمی، خویشاوندانش یعنی حضرت علی که هجرت کرده، بر این امر سزاوارتر است. خویشاوندان او بر این امر سزاوارترند. پس با بودن حضرت علی (علیه السلام)، او بر دیگران اولویت دارد." این نوشته من است.

باز در صفحه بعد (صفحه ٤٦٣) سه خط به آخر نوشتم: " نکته مهم این‌که در این‌جا قرائن قرآنی بر ولایت سیاسی و معنوی حضرت علی آورده شد، که اگر (وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ) حکم تعبدی باشد، ولایت حضرت علی نیز انتصابی است، ولی اگر (وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ)؛ عرفی و امضایی باشد، از نظر محتوایی در صدد معرفی حضرت علی است نه نصب او!"

پس من ولایت حضرت علی را با گوشت و پوستم قبول دارم؛ کسی در این شك نکند، بعد آمدم در سوره توبه، نمی‌دانم دیدید یا نه؟ - چون شما فرمودید که نوشته‌های من را پیدا کردید - در « گاهنامه باز اندیشی دینی» نمی‌دانم شماره هفت یا شماره هشت است در آن‌جا آوردم که سوره توبه برای چه نازل شد؟ چرا بنا شد ابی بکر ببرد بخواند بعداً بنا شد حضرت علی بخواند؟ محتوایش چیست؟

آمدم بحث کردم که همه مردم محتوای آیات اول سوره برائت را می‌دانستند، گفتن نداشت؛ اصلا می‌خواست بگوید تا حضرت علی را نشان بدهد؛ کسی که در آن زمان خیلی مهم بود و در بین مردم و یار غار بود، او را جلو فرستاد تا آیه را بخواند، بعدا فرستاد که نه، آن نباید بخواند، این باید بخواند! تا نشان بدهد این شخص سزاوار حکومت است.

صبح هم می‌گفتم من در لیاقت حضرت علی بر حکومت هیچ شکی ندارم؛ در ولایت معنویش هیچ شکی ندارم؛ در دوستی معنویش هیچ شکی ندارم؛ آقای «قزوینی»! بحث مربوط به حکومت بود، دوباره شما همان لفظ های قبلی را می‌فرمایید.

اما بحث «عرف» را که مطرح کردید، آیا واقعا وقتی عرف چیزی را گفت، همان عرف «حجاز» و «جزیرة العرب» ۱۴۰۰ سال پیش تا ابد باید بر ما حاکم باشد؟ یا هر عرفی؟ عرف و شرع باهم تنیده شده‌اند، حالا اگر زمانی گذشت و آن عرف عوض شد. آیا ما باید پیوسته همان عرف را بگیریم و باید بگوییم همه چیز را ساکت کنیم؟ یعنی زمین و زمان را بر عرف آن زمان صامت کنیم!؟

عرف آن زمان، شتر سوار می‌شدند! یعنی ما هم شتر سوار شویم! عرف آن زمان عربی حرف می‌زدند، ما هم عربی حرف بزنیم! این جزء دین است، عرف آن زمان دشداشه می‌پوشیدند ما هم دشداشته بپوشیم! نه، این‌ها عرفی است و عوض می‌شود، لباس عوض می‌شود، زبان ممکن است عوض بشود. این‌ها با شرع یکی نیست!

پس عرف است که متغیر می‌شود و تغییر پیدا می‌کند، اما آن‌چه شرع است و آن‌چه دین است آن ثابت می‌ماند؛ ما باید در آیات و در روایات و امثال این‌ها تحقیق بکنیم و تحلیل بکنیم که کدام عرفی است و کدام شرعی است! آن قسمتی که شرعی است «حلال محمد حلال الی یوم القیامة»! و آن قسمتی که عرفی است تغییر می‌کند!

عرف و شرع به هم پیچیده شده است؛ مثل تار و پود یك قالی، یك قالی یك سری «تار» دارد و یك سری «پود» دارد. شما مثلا نخ‌ها را شرع حساب کنید، پودها را مثلا عرف حساب کنید. آن روز آن تار و پود، آن‌طوری شده، مثلا در بحث دیه اش صد تا شتر بود؛ حالا بیاییم در هر زمانی بچسپانیم به همان صد تا شتر!؟ در آن زمان مثلا هر حکمی جاری کردند، بیاییم تا ابد بخواهیم مردم را به آن‌جا نگهداریم!؟ نه، مدام باید جلو برویم!

پس این‌که من گفتم این الفاظ مجمل است، یعنی آن زمان یك معانی فهمیدند اما پیامبر به اشتباه‌شان نیانداخت؛ حضرت علی را در آخر سوره انفال در «جنگ بدر» که اولین پیروزی بود و در «سوره توبه» بعد از «فتح مکه» که پیروزی بزرگ نزدیك به آخر بود، در هر دو جا حضرت علی را به زیبایی معرفی کرد. پس پیامبر کسی را به گمراهی نیانداخت.

حضرت، الفاظ مجملی فرمودند تا این الفاظ مثل خورشید، همیشه نور بدهد، امروز بیاییم روی کلمه «ولی» دقت بکنیم که چیست؟ و با «قیّم» فرقش چیست؟ «وصی» برای چیست؟ «امام» برای چیست؟ وقتی یك زمانی اصلا آن‌ها نیستند، و خودشان از دنیا رفته‌اند که الآن یازده امام ما از دنیا رفته است، وقتی می‌گوییم آن‌ها «ولی» هستند؛ یعنی روش‌شان، سنت‌شان و سخن مستند آنها، برای ما حجت، نور بخش و هدایتگر است.

صبح مثال زدم در مورد سنت امام حسین! کسی که این‌قدر مهربان است، به لشکر دشمن آب بدهد، این برای ما تا ابد کافی است که اسلام را پیش ببرد؛ بله می‌گوییم این سنت است و باید هم باشد و حجت هم است. اما نیاییم مدام روی الفاظ تکیه بکنیم، بلکه محتوا را بیاییم بیابیم.

مجری:

پانزده ثانیه بیشتر صحبت کردید، جناب استاد «قزوینی» نه دقیقه و پنجاه ثانیه وقت دارید بفرمایید.

استاد قزوینی:

جناب آقای عابدینی! صحبت‌های حضرتعالی چون تکراری است من فقط یك جمله را عرض کنم. وقتی رسول اکرم در «جزیرة العرب» و یا ائمه در «عراق» برای مردم صحبت می‌کنند بر مبنای فهم مردم صحبت می‌کنند؛ اگر چنانچه یك جمله‌ای بر خلاف فهم مردم بگویند، این اصلا با جایگاه پیامبر منافات دارد!

شما مثال «شتر» را زدید، فرض آقا آن زمان «شتر» به عنوان دیه بوده است. مگر من می‌توانم بیایم امروز بگویم چون آن زمان «شتر» بوده الان زمانه فرق کرده، من باید در دیه به جای «شتر» مثلا ماشین بنز بدهم!! ما که نمی‌توانیم روی فرمایشات این‌ها حرف بزنیم.

بله آن زمان شتر به عنوان دیه انسان بوده، می‌گویند شتر نیست، به قیمتش حساب کنید؛ ولی این‌که ما بیاییم بگوییم «جزیرة العرب» عرفش برای ما حجت نیست، در این صورت ما آمدیم کل سنت پیغمبر و فرمایشات ایشان را زیر سوال بردیم.

همان‌طوری که فرمودید:

«حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَداً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق/ مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج۱، ص ۵۸، بَابُ الْبِدَعِ وَ الرَّأْيِ وَ الْمَقَايِيس، ح ۱۹

کدام حلال و حرام؟ فقط حلال و حرام در حیض و نفاس، طهارت و نجاست! یا نه، حلال و حرام مسائل حکومتی و... هم جزء حلال و حرام محمد تا روز قیامت است.

ائمه از دنیا رفته‌اند ما الان معتقدیم که آیا ائمه و امیرالمؤمنین خلافت و ولایت‌شان معنوی بوده یا معنوی و ظاهری بوده است؟ جناب آقای «عابدینی»! شما یك روایت برای ما بیاورید، شما چه صبح و چه الان که مطالبی فرمودید، من حتی نوشتم و به جناب «ابو القاسمی» دادم ولی ایشان قرائت نکردند، شما فرمایشات تان را مستند به یك روایتی بکنید و بگویید در یك روایتی ما داریم که پیغمبر فرموده من می‌گویم علی ولی است یعنی ولی معنوی! یا روایتی بیاورید که امیرالمؤمنین بیاید بگوید من امام معنوی مردم هستم!

وقتی قرینه‌ای در کار نیست، اطلاق مقدمات حکومت، کاملا در این‌جا قاضی است؛ ما باید به کل معنای عام این الفاظ و این اطلاقات عمل کنیم ما دامی که قرینه‌ای بر خلاف آن نباشد. این را دیگر همه در اصول خواندیم؛ مگر این‌که بگوییم اصول هم مال «جزیرة العرب» بوده آن را کنار بگذاریم، و باید یك اصول جدیدی بیاوریم!

من خیلی از شما تعجب می‌کنم، حضرتعالی می‌گویید: چون این روایت‌ها دست به دست گردیده، ما نمی‌دانیم معنایشان چیست؟ نمی دانیم این روایات آیا واقعا کلام امام بوده و یا نبوده است!؟ اگر این باشد «لا یبقی حجر علی حجر»!

اگر این است، این نماز صبحی که شما دو رکعت می‌خوانید، این هم از روایات استفاده می‌شود؛ قرآن که نگفته نماز صبح دو رکعت است. اگر آمدیم در روایات تشکیك کردیم و گفتیم که آقا ما نمی‌دانیم این واقعاً کلام معصوم است یا دست به دست گردیده و عوض شده!؟ نمی دانیم این کتابه هایی که به ما رسیده درست است یا نیست؛ اصلا این نماز صبح دو رکعتی را هم نمی توانیم اثبات کنیم!

فقط بحث امامت که نیست، بلکه این مسئله در تمام احکام است، تمام این‌ها را ما از روایات می‌گیریم. حاج آقا! یك جلمه و شعری بگوییم که در قافیه آن نمانیم و گیر نکنیم! این نظریه شما، کل سنّت و شریعت را به باد می‌دهد. من دیگر از این می‌گذرم.

اجازه بدهید یك مقداری در رابطه با فرمایش حضرتعالی نسبت به «آیه اکمال» که بنا بود ما در خدمت حضرتعالی باشیم صحبت کنیم.

جناب آقای «عابدینی» بزرگوار، ما از جزوه شما، صفحه به صفحه تصویر گرفتیم؛ ما با وهابی‌ها که درگیر هستیم، می‌گویند: آقای «قزوینی» مطلبی می‌نویسد و لای کتاب «صحیح بخاری» می‌گذارد و می‌گوید: این روایت «صحیح بخاری» است، و جلدش را نشان می‌دهد و بعد سطر خودش را می‌خواند؛ لذا ما الان تقریباً شاید به اندازه بیش از ۱ ترابایت فقط تصاویر کتاب‌ها را گرفتیم و داریم.

شما در صفحه ٤ در جزوه قبلی - شماره صفحه جزوه جدید را ندارم - در مورد آیه:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم!

سوره مائده (٥): آیه ٣

می‌فرمایید: "به نظر می‌رسد این عبارت مربوط به روز «عرفه» و بعد از آن باشد." بعد می‌گویید: "احتمال دیگری هم است." حضرتعالی می‌فرمایید ما باید تحلیل کنیم و حرف‌هایی که ١٤٠٠ سال قبل گفته‌اند، این‌ها را ما نباید ملاک قرار بدهیم! یا در صفحه ٦ می‌فرمایید: "طبق توضیحات گذشته مربوط به ولایت است، قبل از ١٨ ذی الحجه نازل شده است!"

جناب آقای «عابدینی» بزرگوار! این حرف جدیدی نیست! خلیفه دوم، عمر بن خطاب، ١٤٠٠ سال قبل رسماً اعلام کرد که آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) در «عرفه» نازل شده است:

«قال عُمَرُ قد عَرَفْنَا ذلك الْيَوْمَ وَالْمَكَانَ الذي نَزَلَتْ فيه على النبي وهو قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يوم جُمُعَةٍ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦، دار النشر: دار ابن كثير , اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج١، ص ٢٥، ح ٤٥

این چیز جدیدی نیست که شما می‌گویید ما باید نظریه جدیدی، و تحلیل جدیدی بدهیم. در جای دیگر به همین شکل دارد:

«فقال عُمَرُ إني لَأَعْلَمُ أَيَّ مَكَانٍ أُنْزِلَتْ! أُنْزِلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ وَاقِفٌ بِعَرَفَةَ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦، دار النشر: دار ابن كثير , اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج٤، ص ١٦٠٠، ح ٤١٤٥

پس حضرتعالی چیز جدیدی ارائه ندادید! «ابن تیمیه حرّانی» نظریه پرداز وهابیت در کتاب «منهاج السنه» جلد ٧، صفحه ٣١٤ دارد:

«وهذه الآية نزلت بعرفة تاسع ذي الحجة»

منهاج السنة النبوية؛ اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس الوفاة: ٧٢٨ ، دار النشر : مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ج٧، ص ٣١٤

همچنین «ابن کثیر دمشقی» و دیگران دارند. گرچه آقایان چون حافظه قوی نداشتند، مطالب مختلفی گفتند. در یک جا عمر می‌گوید: روز «عرفه» که روز جمعه بود نازل شد. یک جا می‌گوید: شب «عرفه» و شب نهم بود. یک جا می‌گوید: نه آقا، شب دهم بود و ما در «مزدلفه» بودیم که آیه نازل شد. تناقضاتی که این آقا دارد، همه در «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» است. حالا الحمد لله حضرتعالی در فرمایشات‌تان پیرامون این آیه، یک قول را فرمودید و ما تناقضی ندیدیم.

حضرتعالی در همین‌جا فرمودید: "ما یک روایت صحیح در نزول آیه اکمال در «غدیر» نداریم." جناب آقای «عابدینی»! ما باید فردای قیامت در پیشگاه امیر المؤمنین و صدیقه طاهره حاضر بشویم و جواب حرف‌هایمان را بدهیم. این‌جا ملاک نیست!

شما ببینید ما شاید نزدیک ٤٠- ٤٥ روایت صحیح در این زمینه از ائمه داریم! شما می‌گویید یک روایت صحیح ما نداریم! عجیب است که می گویید: " امام مسلماً خودشان نمی‌دانستند این دو الیوم را مشخص کنند، به ما واگذار کرده‌اند و علت وجود نداشتن یک روایت صحیح احتمالاً همین بوده" آیا شما تمام منابع را دیدید؟ احادیث را بررسی کردید؟ روایاتی که در شأن نزول است را ملاحظه فرمودید؟

دوستان بزرگواری کنند ملاحظه بفرمایند. شما می‌فرمایید ما یک روایت صحیح نداریم! استناد امام باقر (سلام الله علیه) در «تفسیر قمی»:

«و أما قوله الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: آخِرُ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ الْوَلَايَةُ ثُمَّ لَمْ يُنْزِلْ بَعْدَهَا فَرِيضَةً ثُمَّ أَنْزَلَ (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)»

تفسير القمي؛ قمی، علی بن ابراهیم، محقق/ مصحح: : موسوی جزائری، طیّب، ناشر: دار الکتاب، ج۱، ص۱٦۲

حضرتعالی هم این را آوردید و از کنارش رد شدید. سندش هم صد در صد صحیح است. و همچنین روایت دوم، روایت احتجاج حضرت امیر (سلام الله علیه) است که اگر همین یک روایت برای ما بود، برای ادای حق مطلب کافی بود. حضرت به صراحت می‌فرماید بعد از این‌که پیغمبر من را برای امامت نصب کرد:

«فَأَنْزَلَ اللَّهُ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُم»

بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق/ مصحح: جمعی از محققان، ۳۷، ص۱۸۹، باب ۵۲

یعنی ما نزدیک به ۱۰- ۱۲ روایت صحیح داریم، ۲۷- ۲۸ روایت مؤید داریم! آن وقت ما بگوییم یک روایت صحیح نداریم که در «عرفه» نازل شده؛ یا ما روایتی نداریم که برای «غدیر» باشد. من دوست دارم روی این که

فرمودید ما یک روایت صحیح نداریم، اگر بزرگواری کنید توضیحی بدهید. یا اگر اشتباه هم بوده که می‌خواهید اصلاح بکنید در خدمت‌تان هستم.

مجری:

۲۵ ثانیه بیشتر صحبت فرمودید. استاد عابدینی بفرمایید.

استاد عابدینی:

راجع به آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛ سؤال من این است که اصلاً «یوم» یعنی چه؟ چه روزی بوده است؟ آیا مراد از یک روز، شبانه روز است؟ یا یک روز، صبح تا شب است؟ یا «یوم» یعنی دوره، روزگار و امثال این‌ها!؟

بحث کردیم آن طور که در ذهنم است ۱۸ احتمال دادیم و یک احتمالی را قبول کردیم که «الیوم» یعنی دوره پیامبر اکرم؛ یعنی از صدر زمان آدم تا خاتم، همینطور دوره به دوره، دین کامل و کامل شد، تا در دوره پیامبر اکرم، کامل‌ترین شد که فرمود:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)

یعنی در این دوره ۲۳ ساله که با نزول وحی و عبارت « اقْرَأ » شروع شد، تا الان که شد «اکملتُ»! این احتمال را ما تقویت کردیم.

چرا اصلاً دنبال چنین احتمالی رفتیم؟ به خاطر حل یک اشکالی! آیات درون هر سوره به ترتیب نزول چیده شده، اگر یک آیه‌ای مثلاً آیه (بلغ) آیه ٦٧ است این حتماً بعد از آیه ٥٥ نازل شده، آیه ٥٥ بعد از آیه ٣ نازل شده است.

مگر این‌که دلیل یقینی داشته باشیم که یک آیه‌ای بعداً نازل شده و پیامبر فرمود این‌جا بگذارید. چون چنین چیزی را برای (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ) نداشتیم که مثلاً این آیه بعد از «روز غدیر» نازل شده و پیامبر فرموده این‌جا

بگذارید؛ چون چنین چیزی نداشتیم و از آن طرف آیات درون یک سوره باید به ترتیب باشد، این احتمال را تقویت کردیم که مراد از «الیوم»، دوره است نه روز!

مجری:

این سخنان، تکرار همان ادعای حضرتعالی است که فرمودید روایتی نیست، و سوال استاد هم این بوده که شما فرمودید روایتی وجود ندارد و الان هم همان را تکرار می‌فرمایید که دلیلی وجود نداشته است. آیا واقعاً روایت را بررسی فرمودید؟ این را بفرمایید لطفاً

استاد عابدینی:

اجازه بدهید مطلب تمام بشود، چشم! عرض می کنم. استاد مانیتور در مقابلش است و دوستان و شما کمکش می‌دهید. ولی من هستم و ذهنم تنها. آن وقت وسط حرفم یک جمله بیاید قاطی می‌شود.

اجازه بدهید این نکته را بگویم که جناب آقای «قزوینی»! همیشه گفتم از ایشان تشکر می‌کنم و الان هم تشکر می‌کنم که این جلسه و بحث را باز کردند و خدا خیرشان بدهد، خدا ان شاء الله که هر چه می‌خواهد به ایشان بدهد.

ولی برای این‌که بحث، متساوی باشد، امور دیگر هم باید رعایت می‌شد که یکی آن را گفتم! می‌خواستم بحث امام عسکری را بگویم که وقت گذشته بود؛ در زمان امام عسکری، «اسحاق کندی» یک کتابی نوشت و به خیال خودش «تناقضات قرآن» را جمع کرد. خلیفه و حکومت ماندند چه کار بکنند، لذا دست به دامن امام عسکری شدند. در همین کتاب هم است و حتما آقای «قزوینی» هم خواندند.

امام عسکری یکی از شاگردهای ایشان را خواست و فرمود: یک کاری بگویم می‌کنی؟ گفت: چه کاری؟ امام فرمود: با استادت رفیق شو و برو در همان کاری که دارد می‌کند کمکش بده؛ وقتی با هم خوب رفیق شدید از او

بپرس آیا آورنده این قرآن - چون «اسحاق» قبول نداشت که این قرآن از طرف خدا آمده، لذا امام هم می‌گوید آورنده قرآن - چیزی اراده کند غیر از آن‌چه تو فهمیده ای، آیا امکان دارد آورنده قرآن چیزی اراده کند، غیر از آنچه که شما فهمیدی؟ استادت خیلی زیرک است و همین را که به او بگویی، مسئله حل است؛ ایشان رفت و با استادش رفیق شد و یک روزی همین مسئله را مطرح کرد!

وقتی که رفیق شد و این مسئله را پرسید. استادش گفت: این سوال را از کجا آوردی؟ گفت: یک احتمالی در ذهنم آمد. گفت: نه، این احتمال در ذهن تو نمی‌آید. از کجا آوردی؟ گفت: ابو محمد حسن بن علی عسکری به من گفت. کمی فکر کرد و گفت: بله ممکن است من چیزی بفهمم و آن گوینده چیز دیگری را قصد کرده باشد.

و لذا مسئله حل شد. اصلاً ایشان فکر می‌کرد قرآن متناقض است؛ بعد فکر کرد دید نه، پس خدا از این چیزی اراده کرده از آن چیز دیگری! و لذا مسئله حل شد. که گفتم همان احتمالات مختلفی را که خلاف ضروری عقل و نقل نباشد ما قبول کنیم و امثال آن.

نکته‌ای که می‌خواستم استفاده کنم این است که امام عسکری فرمود: برو با او رفیق شو و امکانات در اختیارش بگذار و کمکش بده! این دستور امام، برخلاف آن‌چیزی است که در این سالها با ما عمل شد، و همین اواخر هم با ما عمل شد در یک سال و اندی که شما هم می‌دانید. این‌طوری، حق ثابت نمی‌شود.

اما اینکه من چرا چنین نتیجه‌ای از این آیه گرفتم، به خاطر این است که آیه (بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيكَ مِنْ رَبِّكَ) آیه ٦٧ سوره مائده است. آیه اکمال دین، آیه ٣ این سوره است. شما می‌فرمایید (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) بعد از «غدیر» نازل شده، اگر بعد از «غدیر» نازل شده چرا قبل از این آیات در قرآن آمده؟

من می‌خواستم این شبهه و مسئله را حل بکنم؛ می‌گویم آیه «الیوم» اشاره به دوره رسالت پیامبر دارد. از اول رسالت تا آخر عمر پیامبر است؛ این آیه در «عرفه» نازل شده باشد فرقی نمی‌کند، بعد از «غدیر» هم نازل شده باشد فرقی نمی‌کند؛ پس «الیوم»؛ یعنی دوره!

پیامبر آن‌جا فرمود: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)! بعد، سه روز بعدش در ایام تشریق، مطلبی فرموده باشد تا زمینه فراهم کرده باشد که در «روز غدیر» حضرت علی را معرفی کند. این روایت صحیحی که شما فرمودید، من هم دیدم و یک توجیهی هم کردم که الان یادم نیست چه توجیهی کردم!

ما می‌خواهیم این مشکل را حل بکنیم. مشکل این است که اگر آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ) به فرموده شما و دیگران بعد از غدیر نازل شده، چرا آیه ۳ قرار گرفته است؟ ما این فکر به ذهنمان رسید و یک احتمال دادیم که مراد از «الیوم»، دوره باشد؛ شما فکر دیگری به ذهنت رسید، آن را مطرح کن، بهتر بود آن را قبول می‌کنیم. یعنی در امور احتمالات، باید احتمالات را روی میز ریخت تا ببینیم کدام بهتر است! اگر دیدیم احتمال شما بهتر است و با حدیث صحیح خودتان، چه یکی چه سی تا، جور در می‌آید، چشم! قبول می کنیم. و اگر احتمال شما جور نیست، سی روایت که سهل است بیشتر هم باشد قبول نمی‌کنیم.

اگر صبح یادتان باشد مسئله تحریف قرآن را مطرح کردم که آقای «نوری» روایت‌ها را جمع کرد و گفت تحریف است و آبروی شیعه را برد. ما نمی‌آییم بگوییم قرآن تحریف شده، ما باید یک کاری بکنیم که این مشکل حل بشود. شما به هر گونه‌ای که حل کردید، یا با هم، خصوصی و یا عمومی یا الان یا هر وقت دیگر، اگر حل کردیم، چشم! ما هو قبول می کنیم!

پس سؤال من این شد که اگر (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) بعد از غدیر نازل شده، چرا در قرآن قبل از این آیات است؟ همیشه شما از ما سوال کردید، این دفعه ما این سوال را از شما بپرسیم. شما برای این سوال چه جوابی دارید؟ هر جوابی دارید بفرمائید و آن جواب اگر دیدیم عقلائی‌تر است بنده کامل تسلیم هستم!

باقیمانده وقتم را بگذاریم برای این مطلبی که ایشان مدام می‌فرماید یک روایت بیاورید. یک نکته‌ای بگویم آقای «قرائتی» می‌گفت و جالب بود؛ ایشان می‌گفت: اگر می‌خواهی مثلاً در یک دبیرستان ببینی مدیریت خوب است یا نه؟ آقای بازرس! نرو در دفتر مدیر. دفتر را همیشه مستخدم تمیز می‌کند. آن‌جا، هم معلم و هم دبیر،

همه منظم می‌نشینند. اگر می‌خواهی ببینی دبیرستان به خوبی اداره می‌شود یا نه، برو توالت‌هایش را ببین که هم تمیز است یا نه!؟ و هم ببین به در و دیوارش شعار نوشتند یا نه؟ اگر علیه مدیر و معاون شعار نوشتند، پیدا است که معاون و مدیر خوب نیستند و بچه از ترسش رفته آن‌جا شعار نوشته!

اگر ما بخواهیم دنبال یک روایت بگردیم که حضرت علی بگوید من لیاقت ندارم که صحیح نیست! چه کسی گفته حضرت علی لیاقت ندارد؟ ما همه دلیل‌ها را آوردیم و گفتیم که لیاقت دارد. بحث این است که آیا غیر لیاقت داشتنش در امر سیاست، آیا باید انتخاب مردم هم باشد یا نه؟

بحث را جای دیگر نبریمش. نگوئیم که فلانی ولایت را قبول ندارد! نه، هم ولایت و هم وصایت را قبول دارم و معتقدم حضرت علی بهترین شخص برای سیاست است. اما آیا سیاست انتخاب است یا انتصابی؟ این را دارم بحث می‌کنم!

شما نگویید یک روایت صحیح بیاور. مگر حضرت علی لیاقت نداشت که روایت صحیح بیاورد؟ از آن طرف حضرت می‌فرماید: «لولا حضور الحاضر» من ریاست را قبول نمی‌کردم؛ از آن طرف می‌گوید مرا رها کنید:

« دَعُونِي وَ الْتَمِسُوا غَيْرِي ... وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيراً خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرا»

نهج البلاغة (للصبحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/ مصحح: فیض الاسلام، ص١٣٦،خطبه ٩٢ و من كلام له ع لما أراده الناس على البيعة بعد قتل عثمان رضي الله عنه

این‌ها یعنی چه؟ اگر سیاست حقش بود و خدا به او داده بود، باید بچسبد، نه اینکه از خودش دور کند. همین‌ها نشان می‌دهد، یا لااقل ما را به شک می‌اندازد که مسئله سیاسی با مسئله ولایت معنوی دو تا یا چهار تا است؛

پس بحث سیاست و حکومت سیاسی را با آن‌ها نباید قاطی کرد. همه این‌ها قرینه است که ما لااقل به شک بیافتیم.

مجری:

٤٠ ثانیه بیشتر صحبت فرمودید. جناب استاد «عابدینی» من این‌جا یک نکته‌ای عرض بکنم، عزیزان هم شاهد هستند، من از اول مناظره، وقت‌های استاد «قزوینی» را حتی به ثانیه که زیاد صحبت می‌کنند، کسر می‌کنم. وقت حضرتعالی هم همین‌طور!

در خطاب قرار دادن هم، دقیقاً حضرتعالی و استاد «قزوینی» را با اینکه استادمان هستند مساوی خطاب می‌کنم و هیچ فرقی قائل نشدم.

خدای متعال شاهد است که من از اول این مناظره تا به حال، حتی یک پیغام به استاد «قزوینی» ندادم و یک جا کمک‌شان نکردم. و اگر بنا بود من کمک بکنم، ایشان به بنده کاغذ نمی‌دادند که من به شما تذکر عرض بکنم! اصلاً بنده با ایشان ارتباط ندارم. اگر چه برای خود من، بسیار سخت بود که بیایم و این‌جا برای داوری مناظره بنشینم.

خیلی حرف‌ها برای جواب به ذهن خودم می‌رسد، اما من به هیچ وجه، به خاطر این‌که عدالت مراعات بشود، حرفی نمیزنم. حتی سعی می‌کنم - اگر خدای متعال قبول کند - در نگاه کردن‌ها هم، مساوات را مراعات بکنم؛ هم در وقت، هم در نحوه اجرا، هم در نحوه خطاب قرار دادن، سعی می کنم که مراعات مساوات را داشته باشم.

واقعاً برای من سنگین است که شما بفرمایید من دارم به استاد کمک می‌رسانم؛ الان وقت موجود بود، شما هم می‌توانستید لپ تاپ بیاورید و هیچ کس هم مانع شما نشد.

ان شاء الله که توضیحات حقیر مقبول حضرتعالی افتاده باشد! استاد قزوینی بفرمائید در خدمتتان هستیم.

استاد قزوینی:

جناب آقای «عابدینی»! من یک سوال از شما کردم سوال ما جواب داده نشد! گفتم شما می‌فرمایید یک روایت صحیح نداریم من عرض کردم ۱۰، ۱۲روایت صحیح و نزدیک ۲۷، ۲۸ روایت مؤید داریم. اصلا این‌که آیا این برای دوران رسالت است یا رسالت نیست در مورد آن ما با شما بحث نکردیم، من گفتم چرا شما همچنین حرفی زدید که یک روایت صحیح در نزول «آیه اکمال» در «غدیر» نداریم!؟

این را حضرتعالی به من جواب ندادید؛ این در حقیقت خیلی کم لطفی و کم مهری است. چه بسا فردا همان مخاطبین شما، مأمومین شما، این روایت‌ها را ببینند، خانم بچه‌های شما این روایات صحیح را ببینند بعد بگویند حاج آقا! شما که می‌گویید ما یک روایت صحیح نداریم!! ما این همه روایت صحیح داریم.

اما این که فرمودید چرا این آیه آن‌جا قرار گرفته و آن‌جا قرار نگرفته؛ قطعاً حضرتعالی این را می‌دانید، قرآنی که دست ما است، «علی ترتیبِ النزول» نیست؛ اگر بنا بود «علی ترتیبِ النزول» باشد سوره علق که شما هم اشاره کردید؛

(اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ)

بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید،

سوره علق (٩٦): آیه ١

باید اول قرآن بود و یا سوره:

(إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ)

هنگامي كه ياري خدا و پيروزي فرارسد

سوره نصر (۱۱۰): آیه ۱

در آخر قرآن قرار می‌گرفت. ما روایات متعدد و همچنین نظر بزرگان را داریم که فرمودند چه بسا آیاتی در «مکه» نازل شده و رسول اکرم به امر الله در سور «مدنی» قرار داد؛ یا آیاتی در «مدینه» نازل شده، در سور «مکی» قرار داد. یکی دو مورد هم نیست. مثلاً سوره عنکبوت همه معتقد هستند «مکی» است، ولی ده تا آیه اول سوره عنکبوت به اتفاق همه مفسرین در «مدینه» نازل شد است! ولی پیغمبر به دستور الهی، آن آیات را در اول سوره عنکبوت قرار داده که در «مکه» نازل شده بود!!

ما از این قضایا الی ماشاء الله داریم. یک کسی از شما سوال کند در آیه ۳ می‌گوید: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛ پس قضیه تمام شد رفت؛ پس آیه: (بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيكَ مِنْ رَبِّكَ) آیه ٦٧ چه معنا دارد؟ این تناقض است دیگر! این‌جا می‌گوید: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛ از آن طرف می‌گوید اگر این را نگوی رسالت ناتمام است؛ یعنی شریعت ناتمام است. این‌طوری نیست که ما بگوییم اگر این جلو عقب شد، پس چنین است و چنان است!

اضافه برآن شأن نزول برای ما مسئله را روشن می‌کند. شیعه و سنی همه بر این عقیده هستند. حتی خود «ابن تیمیه حرّانی» می‌گوید شأن نزولی که ما در رابطه با آیات داریم، نهایت کار را برای ما انجام می‌دهد.

این شأن نزول یک چیزی نیست که مربوط به شیعه، سنی، یا وهابی باشد. این تعبیر «واحدی» متوفای ٤٦٨ است در «اسباب النزول» درباره نقش شأن نزول در آیه که می‌گوید:

«فإن علوم القرآن عزيرة، وضروبها جمة كثيرة،... لامتناع معرفة تفسير الآية وقصد سبيلها، دون الوقوف على قصتها وبيان نزولها »

أسباب النزول؛ الواحدي، النيسابوري، الشافعي، أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد بن علي (المتوفى: ٤٦٨هـ)، المحقق: عصام بن عبد المحسن الحميدان، الناشر: دار الإصلاح – الدمام، الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م، ص٤

می‌گوید ما هیچ راهی برای فهم آیات نداریم جز از طریق شأن نزول! یعنی ما ببینیم این آیه در کجا نازل شده، و علت نزولش چیست!

جناب آقای «عابدینی» عزیز! حتی «ابن تیمیه حرّانی» می‌گوید:

« ومعرفة سبب النزول يعين على فهم الآية فإن العلم بالسبب يورث العلم بالمسبب»

كتب ورسائل وفتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية؛ اسم المؤلف: أحمد عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس الوفاة: ٧٢٨، دار النشر: مكتبة ابن تيمية، الطبعة: الثانية، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي النجدي، ج١٣، ص٣٣٩

وقتی ما ببینیم ائمه (علیهم السلام) و یا نبی مکرم در ۲۰، ۳۰ تا روایت آورده که آیه اکمال در غدیر نازل شده، ما دیگر نمی‌توانیم این‌جا اجتهاد در برابر نص بکنیم و بگوییم ما فهمان در رابطه با دوران رسالت این است!

البته این هم چیز جدیدی نیست جناب آقای «عابدینی» که حضرتعالی می‌فرمایید من می خواهم حرف جدید و نو بزنم. قبل از حضرتعالی هم افرادی بودند که همین حرف را گفتند که شاید حضرتعالی اطلاع ندارید؛ ولی اگر بخواهید من کسانی که در ١٤ قرن قبل، این را گفته‌اند برای‌تان می‌آورم.

کاملاً مشخص است که چه کسانی گفتند «الیوم» یعنی دوران رسالت؛ شما ببینید «احکام القرآن» جصاص، که ایشان می‌گوید:

«وقال الحسن: ذلك اليوم يعني به اليوم أكملت لكم دينكم وهو زمان النبي صلى الله عليه وسلم كله»

أحكام القرآن؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي الرازي الجصاص أبو بكر الوفاة: ٣٧٠، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ١٤٠٥ ، تحقيق : محمد الصادق قمحاوي، ج٣، ص٣٠٧

«حسن بصری» می‌گوید: این «الیوم» مربوط به کل دوران رسالت است. «حسن بصری» که امیرالمؤمنین می‌گوید: او سامری این امت است! زندقه بودن و دشمن علی بودنش کاملاً مشخص است؛ اینها چیز جدیدی نیست که حضرتعالی می‌گویید تحلیل من جدید است!

یا ببینید «ماوردی شافعی» که از علمای بزرگ اهل‌سنت است می گوید:

«أنه زمان النبي كله إلى أنْ نَزَل ذلك عليه يوم عرفة، وهذا قول الحسن»

النكت والعيون (تفسير الماوردي)؛ اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن محمد بن حبيب الماوردي البصري الوفاة:٤٥٠هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - لا يوجد، الطبعة: لا يوجد، تحقيق: السيد ابن عبد المقصود بن عبد الرحيم، ج٢، ص١٣

حضرتعالی چیز جدیدی ارائه ندادید که گفتید این «الیوم» مربوط به دوران رسالت است؛ همان زمان هم گفتند و افراد و بزرگان اهل‌سنت هم جواب دادند. وقتی ما شأن نزول داریم، دیگر معنا ندارد که ما بگوییم این احتمالات هم مطرح است.

شما اقوال بزرگان شیعه را از صدر اسلام تا الان مشاهده بفرمائید. «شیخ مفید» در «مسار الشیعه» می‌گوید آیه: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)، در روز غدیر نازل شده است. مرحوم «شیخ طوسی» در «تبیان» می‌فرماید:

«الآية نزلت بعد أن نصب النبي صلى الله عليه وآله عليا علما للأمة يوم غدير خم منصرفه عن حجة الوداع، فأنزل الله يومئذ "اليوم أكملت لكم دينكم"»

التبيان في تفسير القرآن؛ تأليف شيخ الطائفة أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسي ٣٨٥ - ٤٦٠ هـ

تحقيق وتصحيح: أحمد حبيب قصير العاملي، ج٣، ص ٤٣٥

مرحوم «طبرسی»، «ابن شهر آشوب»، «ابو الفتوح رازی»، «یوسف بن حاتم»، «ابو الفتح اربلی» در «کشف الغمه»، مرحوم «سید ابن طاوس»، «علامه حلی»، «علی بن یونس عاملی»، «سید شرف الدین استرآبادی»، «محمدتقی مجلسی»، «ملا صالح مازندرانی»، «فیض کاشانی»، «علامه مجلسی»، «سید عبدالله شُبّر»، همه و همه، یعنی اجماع علمای ما در طول این ١٤ قرن است تا «سید محمد تقی حکیم» از معاصرین که ایشان در کتاب «الاصول العامه للفقه المقارن» می‌گوید:

« اليوم أكملت لكم دينكم...، وقد نزلت في اليوم الثامن عشر من ذي الحجة في غدير خم عند عودته من حجة الوداع ، وبعد أن أعلن الولاية لعلي كما ورد ذلك في كثير من الروايات المأثورة لدى الطرفين»

الاصول العامة للفقه المقارن؛ العلامة محمد تقي الحكيم، مدخل إلى دراسة الفقه المقارن، مؤسسة آل البيت (ع) للطباعة والنشر؛ الطبعة: الثانية؛ ص ٦٢

این قضیه چیزی نیست که بعد از این‌که ما این همه روایت داریم و این همه اقوال بزرگان داریم، بیاییم بگوییم: نه، ما نظرمان این است که «الیوم» مربوط به دوران رسالت است! آیا واقعاً عرف امروز – عرف زمان گذشته هم، نه – از کلمه «الیوم» این را می‌فهمد؟

به قول آقای «نجفی مرعشی» - خدا ایشان را بیامرزد - که در بحث خارجش همیشه این را تکرار می‌کرد و می‌گفت: "ما طلبه‌ها در ذهن‌مان به قدری با «ان قلتُ قُلْت» آشنا شدیم که کلام معصوم را وقتی می‌خواهیم بفهمیم، احتمالات زیادی می دهیم، شما این عبارات را برای بازاری ها، برای این کلاه نمدی‌ها بخوانید، ببینید این‌ها چه برداشتی دارند!؟ ائمه برای این‌ها این مباحث را مطرح کردند."

خود حضرتعالی در «تفسیر راهنما» برای مسئله «شأن نزول» خیلی احترام قائل شدید. جناب آقای «عابدینی» عزیز! بحث دیگری که من در رابطه با این فرمایشات شما در رابطه با آیه اکمال دارم که فقط شروع می‌کنم و در وقت بعدی مفصل عرض می‌کنم این است که فرمودید: "اسلام دین صلح و سِلم است و با این آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛ اعلام کرد که اسلام دین صلح و آشتی است و علی را به عنوان معرف و مبیّن یا مجری این دین صلح و آشتی معرفی کرد."

این عبارت شما هم، نه با قرآن تطبیق می کند، نه با سنت و نه با واقعیت تاریخی. اگر ما بگوییم دین اسلام، فقط دین رأفت است، والله، بالله این دروغ است که ما بیاییم اسلام را بگوییم فقط دین رأفت است. این کلام امام معصوم است که می فرماید:

«وَ أَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقِمَةِ»

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)؛ نويسنده: طوسى، محمد بن الحسن، ناشر: دار الكتب الإسلاميه، محقق / مصحح: خرسان، حسن الموسوى، ج۳، ص۱۰۸

قرآن یک جا می‌گوید:

(فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ)

به آنها بگو: «پروردگار شما، رحمت گسترده‌اي دارد

سوره انعام (٦): آيه ١٤٧

و یک جای دیگر می‌گوید:

(فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا)

از مجرمان انتقام گرفتیم

سوره روم (۳۰): آیه ٤٧

(إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ)

مسلما ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت!

سوره سجده (۳۲): آیه ۲۲

آیا صحیح است همین‌طور ما بگوییم اسلام دین صلح است تا چهار تا جوان جذب بشوند!؟ به درک اسفل که جوانی از ما راضی نباشد، ما بیاییم قرآن را خلاف آنچه که است معرفی کنیم تا چهار تا جوان از ما بخواهد راضی شود! چهار تا «اروپایی» و «آمریکایی» از ما راضی بشود! ما باید ببینیم قرآن چه دارد؟ ادامه این را بعد عرض می‌کنم.

مجری:

متشکرم، پنج ثانیه بیشتر صحبت فرمودید؛ جناب استاد عابدینی! شما نه دقیقه و بیست ثانیه فرصت دارید.

استاد عابدینی:

جناب حاج آقای «قزوینی»! مدام می‌فرماید: "خود «ابن تیمیه»" من نمی‌دانم این لفظ "خود" برای چیست؟ وقتی برای اهل‌سنت و وهابی‌ها بحث می‌کنید - به قول خودتان می‌فرمایید ۲۰۰ جلسه با آن‌ها مناظره داشتید - بگویید "خود «ابن تیمیه»"، این یک معنایی دارد؛ ولی برای من، "خود «ابن تیمیه»" معنا ندارد. چون من واقعاً هیچ کتابی تا حالا از ایشان ندیدم و نخواندم!

این عبارت "خود «ابن تیمیه»" مثل این‌که یک بوئی می‌دهد! در ذهنم است همه جا ما باید مدام بگوییم که مثلاً ما وهابی نیستیم. مثل این‌که به ذهن‌تان می‌آید ما وهابی باشیم، نه!

ما آن روزی که طلبه شدیم و دانشگاه را رها کردیم، آن‌ها رفتند دنبال پست و مقام، ما آمدیم طلبه شدیم و با شدت درس خواندیم. روز شروع جنگ، روز شروع تحصیل من بوده، خرداد ماه سال ٦٥ امتحان‌های پایه نهم و دهم را که دادم به «لبنان» رفتم!

در «لبنان» یک سال درس دادم. بعضی روزها، مثل روز یکشنبه‌ها که استادشان تعطیل می‌کرد، من مقید بودم درس باشد و لذا ۱۱ ماده درسی را می‌گفتم.

بس که درس گفته بودم، فکم قفل کرده بود، نماز مغرب را نمی‌توانستم بخوانم؛ چون حاء و عین را نمی‌توانستم بگویم. شاگردهایم نماز می‌خواندند، بعدش شروع می‌کردم «عدل الهی» را برای دانشجوها درس می‌گفتم.

بعدش جبهه رفتیم، این طرف، آن طرف، نشستیم کتاب نوشتیم و از هیچ امکان دولتی هم استفاده نکردیم. هیچ رانت و بودجه‌ای هم نداشتیم و ۲۰ جلد کتاب چاپ کردم و حدود ۱۰۰ مقاله هم نوشتیم!

فکر نمی‌کردم یک زمانی بخواهم بیایم از خودم دفاع بکنم و بگویم من شیعه هستم!! شما مدام از صبح تا الان می‌گویید "خودِ «ابن تیمیه»" این چه معنا دارد؟ یعنی چه؟ البته به شما اشکال نمی‌کنم، خودتان دیدید در کانال‌ها و گروه‌ها چه حرفهایی بر علیه ما می زنند. "انحراف «عابدینی»"؛ "«عابدینی وهابی»"، و "عابدینی چون که تحریم شدیم به «حج» رفته تا پول‌هایش را از «سعودی» بگیرد و بیاید." و...

بابا جان! سال ٨٤ همسرم اسم من را برای سفر «حج» نوشته بود. من با خرج همسرم به «مکه» رفتم و برگشتم و گزارش سفرم را روزانه نوشتم و در تلگرام گذاشتم؛ چرا همچین می‌کنند، نمی‌دانم!

اما بیاییم پای بحث خودمان. حاج آقای «قزوینی»! شما جواب ما را ندادید. شأن نزول را فرمودید، درست؛ گفتید آیات سوره عنکبوت اولش در «مدینه» نازل شده، پیامبر فرمود این‌جا بگذارید، درست! سوره‌های قرآن به ترتیب نزول نیست، همه این‌ها درست است!

بحث ما یک چیز دیگر بود؛ آیه‌های درون یک سوره به ترتیب نزول است، مگر جایی دلیلی داشته باشیم که پیامبر فرموده باشد که فلان جا بگذارید! مثل آیات عنکبوت که شما می‌فرمایید: روایت داریم پیامبر فرمود این‌جا بگذارید؛ یا سوره مزمل تا آیه ۱۹، مثل این‌که «مکی» است، بعداً آیه بزرگ را پیغمبر فرمود «مدنی» است، این‌جا بگذارید!

یا آیه:

(وَاتَّقُوا يوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيئًا)

و از آن روز بترسيد كه كسي مجازات ديگري را نمي‌پذيرد

سوره بقره (۲): آیه ٤٨

در سوره بقره است که می‌گویند پیامبر فرمود این‌جا بگذارید! آیا شما دلیلی برای من از پیامبر می‌آورید که پیامبر فرموده باشد که این آیه «الْيوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» بعد از «غدیر» نازل شده است ولی شما در سوره مائده، و این‌جای سوره بگذارید!؟ چشم قبول می‌کنیم و هیچ مشکلی هم نداریم و می‌گوییم این به امر پیامبر است. ولی وقتی چنین چیزی نداریم، باید یک توجیهی کرد.

حالا یکی از توجیه‌های من این است که «الیوم» را دوره رسالت بگوییم. حالا در تاریخ گشتیم دیدیم که «حسن بصری» هم همین را گفته است؛ آیا وقتی «حسن بصری» هم این را گفته و اگر «عابدینی» گفت، یعنی پیرو «حسن بصری» است؟

خودتان می‌دانید که من آن کتاب‌ها را نخواندم. گفتم: من از «نور الثقلین» جلوتر نرفتم؛ یعنی کتاب‌های تفسیری جلوی میزم است. کتابهای تفسیری را دیدم و یک تحلیلی هم خودم داشتم. هر جا از آن‌ها بود نقل قول کردم، و هر جا معمولاً فکر خودم است، نوشتم فکر خودم است و معمولاً هم نوشتم: "شاید"، "احتمالاً "، "به نظر من"؛ همه این کلمات را آوردم. شاگردهای من این‌جا هستند، آقای «داودی» این‌جا است. معمولاً هم می‌گویم این‌ها «کفریات من» است. آن وقت این‌ها اعتراض می‌کنند می‌گویند: چرا می‌گویی «کفریات من»!؟ چرا خودت را این‌قدر تحقیر می‌کنی!؟

می‌گویم: می‌خواهم شما جرأت پیدا کنید تا نظر بدهید تا پیش بروید؛ این پیشرفت اولاً آن چیزی است که دین می‌خواهد؛ دین آمده عقول بشر را پیش ببرد. حضرت علی فرمود:

«وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُول»

نهج البلاغة (للصبحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/ مصحح: فیض الاسلام، ص٤٣

اگر خود حضرت علی هم نفرموده بود، پیامبر فرمود:

«إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق/ مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج١، ص٢٣، کتاب العقل والجهل

امروز عقلش این‌قدر می‌خواهد برسد، فردا بیشتر، پس فردا بیشتر! به همین جهت مطالب در قرآن و در بیان ائمه، تدریجی است. حضرت «علامه طباطبائی» فقط مسئله شراب را گفته که تدریجی است. اول گفت:

(سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا)

مسكرات (ناپاک) و روزي خوب و پاكيزه مي‌گيريد؛

سوره نحل (١٦): آيه ٦٧

يک جا گفت:

(وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا)

گناه آنها از نفعشان بيشتر است.

سوره بقره (٢): آيه ٢١٩

(لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى)

در حال مستي به نماز نزديک نشويد!

سوره نساء (٤): آيه ٤٣

تا بعد هم گفت: «اجتنبوا»! اتفاقاً در بحث زن‌ها همين‌طور است. اول گفت: دختران را نكشيد:

(وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ)

و در آن هنگام كه از دختران زنده به گور شده سؤال شود

سوره تكوير (٨١): آيه ٨

بعد گفت: چرا از اين‌كه دختردار می‌شويد ناراحت هستيد.

(وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيم)

در حالی که هر گاه به یکی از آنها بشارت دهند دختری نصیب تو شده صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود، و مملو از خشم می‌گردد.

سوره نحل (١٦): آیه ٥٨

بعد گفت: زن‌ها کشتزار شما هستند؛ بعد برای‌شان حق قرار داد، و بعد ارث قرار داد، بعد هم حق رأی برای‌شان داد و بیعت از آن‌ها گرفت و بعد گفت:

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ)

مردان و زنان باایمان، ولي (و يار و ياور) يكديگرند!

سوره توبه (٩): آیه ٧١

در بخش‌های دیگر همین‌طور کم‌کم و تدریجی اعلام کرد. حضرت پیامبر اکرم هم امامت حضرت علی را همین‌طور ابلاغ کرد، در طول عمرش در جاهای مختلفی معرفی کرد، در سالِ قبل از آخرین «حج» که همان مسئله ابلاغ آیات برائت بود، آیات برائت را حضرت علی خواند تا به مردم معرفی بشود.

بعداً در همان سال آخر در مسئله «یمن» و این‌که حضرت علی اِحرامی داشت «کإحرام النبی» که همه مُحل شدند و معلوم شد دو نفر فقط مُحرم هستند؛ «حج» این‌ها «حج» قِران بود برای این‌که شناخته بشود که این کپی پیامبر است، این کار را انجام داد.

پس قبل از این‌که روز عرفه بشود، معلوم شد که ایشان کپی پیامبر است؛ پیامبر از احرام بیرون نیامد چون قربانی آورده بود، حضرت علی چطوری است؟ فرمود: من همان‌طور که تو نیت کردی نیت کردم! «احرامك كاحرام النبی»؛ تو هم پس همین‌طور باش!

در ادامه روز نهم یك کمی معرفی کرد، روز سیزدهم یك کمی دیگر معرفی کرد، و در روز عید غدیر کامل‌تر معرفی کرد. حالا یکی از احتمالات هم که دادیم، شاید هفدهم و یا شانزدهم بوده این‌که «الیوم» به این مجموع هفت، هشت، ده روز باشد.

یکی هم گفتیم احتمال دارد مراد، کل دوران رسالت باشد. تا آن مشکل حل بشود. مشکل این بود که اگر (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛ بعد از غدیر نازل شده، چرا این‌جا و در آیه ۳ قرار گرفته است!؟

یك چنین احتمالی دادیم تا آیات درست بشود و حضرت علی امامتش درست بشود، ولایتش درست بشود، معرفی پیامبر درست بشود و همه تنظیم بشود، آیا این جایزه دارد یا باید مثلا مدام اتهام زده بشود!

یك وقتی به «دادگاه ویژه» همین را گفتم؛ جریان مربوط به سال رحلت مرحوم «آیت الله منتظری» بود؛ همان سالی که ایشان از دنیا رفت، من یك دهه در «نجف آباد» صحبت کردم، هرشب کنترل کردم تا حادثه‌ای در بین مردم پیش نیاد؛ بعد «دادگاه ویژه» ما را خواست که چرا این حرف را زدی و چرا آن حرف را زدی؟

گفتم: اگر کسانی عاقل بودند به من جایزه می‌دادند، من نُهْ روز جمعیت را خوب کنترل کردم، یك روز عاشورا چه مسئله‌ای برایشان پیش آمد؟

من این‌جا آمدم یك بحث دینی کردم؛ دقیق حضرت علی را معرفی کردم؛ این‌که پیامبر حضرت علی را یك کم، یك کم معرفی کرد و حضرت علی مجری آن:

(كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ)

رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده!

سوره انعام (٦): آیه ١٢

است، مجری آن:

(ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ)

بدي را با نيكي دفع كن، ناگاه (خواهي ديد) همان كس كه ميان تو و او دشمني است، گويي دوستي گرم و صميمي است!

سوره فصلت (٤١): آيه ٣٤

ایشان مظهر رحمت پیامبر است که همه را بخشیده؛ من چنین چیزی گفتم، شما می‌گویید والله این غلط است! حاج آقا! چرا چنین چیزی می‌گویید؟ آقای «قزوینی» نه، والله این درست است. والله حضرت علی مهربان است، اگر ایشان بود اصلا قضیه «مَرَده» پیش نمی‌آمد، آن کشتارها پیش نمی‌آمد! چون آن‌ها آمدند آن کارها را کردند!

پیامبر با منافقین چطور برخورد کرد؟ طوری برخورد می‌کرد که هیچ وقت دعوا پیش نیاد، با «عبدالله ابن ابی» چطور برخورد کرد؟ مگر

(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

اي پيامبر! با كافران و منافقان جهاد كن، و بر آنها سخت بگير! جايگاهشان جهنم است؛ و چه بد سرنوشتي دارند!

سور توبه (٩): آيه٧٣

نبود؟ مگر:

(وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ)

هرگز بر مرده هيچ يک از آنان، نماز نخوان! و بر كنار قبرش، (براي دعا و طلب آمرزش،) نايست! چرا كه آنها به خدا و رسولش كافر شدند؛ و در حالي كه فاسق بودند از دنيا رفتند!

سور توبه (٩): آيه٨٤

نبود؟ مگر بر آن‌ها نماز نخواند! با این‌که (لَا تُصَلِّ) بود! او می‌فهمید که چطور برخورد کند. من فکر می‌کنم آن جمله شما از روی حس سیادتان است، خدا خیرتان بدهد خیلی دین را دوست می‌دارید لذا یك مرتبه جلو می‌روید.

دین اسلام دین رحمانی است، بله آن (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) را قبول داریم، «کفار» یعنی کسانی که حق را می‌فهمند ولی جلوی حق می‌ایستند و با پیامبر می‌جنگند، بله «اشداء علیهم»، من خودم هم اهل جنگ بودم. دفاع هم باید کرد و در این بحثی نداریم.

مجری:

حضرتعالی دو دقیقه و ده ثانیه بیشتر از وقتتان صحبت کردید. استاد قزوینی در خدمت شما هستیم.

استاد حسینی قزوینی:

دوباره ما می‌گوییم بسم الله الرحمن الرحیم، اعوذ بالله من شرور انفسنا! این‌که می‌فرمایید ما می‌گوییم "خود «ابن تیمیه»"؛ چون «ابن تیمیه» کسی است که عداوت اهل‌بیت و دشمنی اهل‌بیت، در رگ و پوست و استخوان این آدم بوده، حتی می‌گوید آیه شراب:

(لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى)

در حال مستي به نماز نزديک نشويد!

سوره نساء (٤): آیه ٤٣

در حق علی نازل شده!! ما وقتی می‌آییم عبارتی از او می‌آوریم، از باب این است که می‌خواهیم بگوییم ایشان با این عداوتی که دارد در این‌جا آمده این مطلب را مطرح کرده است. ما نه تعریضی داریم و نه چیز دیگر داریم. چون حضرتعالی می‌فرمایید دارید حرف نو می زنید، من می‌خواستم بگویم حرفتان، حرف نو نیست؛ «حسن بصری» هم ۱٤۳۰سال قبل این حرف را زده است.

ولی این‌که می‌فرمایید آیا رسول اکرم گفته این آیه را این‌جا بگذارید!؟ الان حضرتعالی قبول کردید این همه «آیات مکی» در «سور مدنی« و «آیات مدنی» در «سور مکی» است. برای این‌ها یك روایت می‌توانید برای ما بیاورید!؟ یك تکه‌ای بگویید من الان سرچ کنم تا دوستان هم اینجا ببینند.

همین «سوره ابراهیم»؛ علامه طباطبائی می فرماید:

«السورة مكية على ما يدل عليه سياق آياتها، و نسب إلى ابن عباس و الحسن و قتادة": أنها مكية إلا آيتين»

الميزان فی تفسير القرآن؛ طباطبایی سید محمد حسین؛ ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٧ ق؛ ج ١٢، ص ٦

یا مثلاً در رابطه با «سوره نحل» صاحب «تفسیر قرطبی» می‌گوید:

«وهي مكية كلها في قول الحسن وعكرمة وعطاء وجابر... و قيل: هي مكية غير قوله تعالى: وإن عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به... و قال بن عباس: هي مكية إلا ثلاث آيات منها»

الجامع لأحكام القرآن، اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، دار النشر: دار الشعب – القاهرة؛ ج ١٠، ص ٦٥

اینکه می گویند آیات مکی در سور مدنی است و آیات مدنی در سور مکی است؛ اینها قول صحابه است. وقتی قول صحابه قبول است، چرا وقتی ما می‌گوییم سی، چهل روایت صحیح و مؤیید داریم که رسول اکرم و ائمه می‌فرمایند که آیه «الیوم اکملت لکم دینکم» در «غدیر» و در رابطه با امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) نازل شده است؛ قبول نیست!؟

حضرت امام صادق (سلام الله علیه) می فرماید:

«حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق/ مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الاسلامیة، ج۱، ص۵۳، بَابُ رِوَايَةِ الْكُتُبِ وَ الْحَدِيثِ وَ فَضْلِ الْكِتَابَةِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْكُتُبِ، ح١٤

وقتی که امام صادق می‌گوید این آیه در ۱۸ ذی الحجة بوده، یعنی «قال رسول الله» که این آیه در غدیر نازل شده است!

اگر آیات قرآن به ترتیب نزول باشد، در رابطه با همین آیه «اکمال» من از شما سوال می‌کنم، اگر ملاك ترتیب آیه است، اول آیه می‌گوید ما تحریم کردیم برای شما گوشت خوك و... را بعد می‌گوید:

(اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم

سوره مائده (۵): آیه ۳

اگر کسی از شما سوال کند آقای «عابدینی»! این چه دینی است که با تحریم گوشت سگ و خوك تکمیل شده است؟ شما چه جوابی می دهید!؟ بعد هم می گوید: (وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)؛ اگر این باشد که اصلا کلاه ما پس معرکه است! شما سوره را در نظر می‌گیرید، من خود آیه را از شما سوال می‌کنم و به چالش می‌کشم!

خود آیه از اولش می‌گوید این حرام است و آن حرام است بعد می‌گوید: (اَلْيَومْ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...) اگر ملاك، ترتیب نزول باشد، ما به این مشکل بر می خوریم.

جناب آقای «عابدینی» عزیز! من در رابطه با این حرف حضرتعالی که می‌فرمایید ما دین را دین رحمت معرفی کنیم، عرض می کنم والله خلاف قرآن است! من دارم عرض می‌کنم در قرآن بحث کفار و مشرکین جدا؛ ابتدا می فرماید:

(رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ)

«پروردگار شما، رحمت گسترده‌اي دارد

ولی بلا فاصله دارد:

(وَلَا يرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ)

اما مجازات او هم از مجرمان دفع شدني نيست!

سوره انعام (٦): آیه ١٤٧

فلانی مجرم است، نه کفار و نه مشرك! روایات متعدد داریم امام صادق می‌گوید یك مؤمن:

«لَيُحْبَسُ عَلَى ذَنْبٍ مِنْ ذُنُوبِهِ مِائَةَ عَام»

صد سال به خاطر يك گناه مؤمن در جهنم زندانی می‌شود!

«وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلى أَزْوَاجِهِ فِي الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمْنَ»

الكافي (ط – دار الحديث)، نويسنده: كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق، محقق/ مصحح: دار الحديث، ناشر: دار الحديث، ج٣، ص٦٧٦، باب الذنوب

ما این همه روایات داریم. یا در جای دیگری قرآن می فرماید:

(فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا)

از مجرمان انتقام گرفتيم

سوره روم (٣٠): آيه ٤٧

بله، نسبت به کفار هم اینگونه است؛ این‌طوری نیست که پیامبر با کفار و مشرکین همیشه برخورد خشن داشت. در سوره توبه داریم:

(وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يعْلَمُونَ)

و اگر يكي از مشركان از تو پناهندگي بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بينديشد)! سپس او را به محل امنش برسان، چرا كه آنها گروهي ناآگاهند!

سور توبه (٩): آيه٨٤

(وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)

و اگر تمايل به صلح نشان دهند، تو نيز از در صلح درآي؛ و بر خدا توكل كن، كه او شنوا و داناست!

سوره انفال (٨): آيه٦١

ولی از آن طرف بلا فاصله می‌گوید:

(وَإِنْ نَكَثُوا أَيمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ)

و اگر پيمانهاي خود را پس از عهد خويش بشكنند، و آيين شما را مورد طعن قرار دهند، با پيشوايان كفر پيكار كنيد؛ چرا كه آنها پيماني ندارند؛ شايد (با شدت عمل) دست بردارند!

سور توبه (٩): آيه١٢

ما وقتی آمدیم اسلام را، فقط دین رأفت معرفی کردیم، عین دین مسیحیت می شود. به قول آقای «ویل دورانت» که در «تاریخ تمدن» می‌گوید: "اگر ما اسلام را با مسیحیت مقایسه کنیم، مسیحیت دین ذلت را به ما می‌دهد، که می‌گوید اگر کسی سیلی به طرف راستت زد، طرف چپت را هم بیاور که یك سیلی هم به آن طرف صورتت بزند."

ولی قرآن می‌گوید:

(فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيكُمْ)

(به طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید.

سوره بقره (٢): آيه ١٩٤

قرآن روح شهامت، شجاعت، مردانگی و دفاع جانانه از حیثیت را به طرفدارانش تزریق می کند؛ ولی دین مسیحیت، ذلت و خواری می‌دهد. یعنی اگر کسی آمد کت شما را از تنتان در آورد، شما پیراهنت را هم به او بده! جناب آقای «عابدینی»! این‌طوری که نباید بکنیم! شما ببینید این هم آیه قرآن است:

(فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ)

ضربه‌ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهاي دشمنان) فرود آريد! و همه انگشتانشان را قطع كنيد!

سوره انفال (۸): آیه۱۲

اضافه بر آن، شما می‌فرمایید که اسلام، دین صلح بوده، رسول اکرم در غدیر آمده دین صلح را معرفی کرده، آیه ولایت دین صلح، آیه اکمال دین صلح! از آن طرف شما ببینید امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) می‌فرماید:

«أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ».

کتاب سلیم بن قیس الهلالي؛ هلالی، سلیم بن قیس، محقق / مصحح: انصاری زنجانی خوئینی، محمد، ناشر: الهادی، ج۲ ؛ ص۸۹۰

اولا این حدیث نشانگر این است که امیرالمؤمنین ولایتش ولایت سیاسی است، اگر ولایت سیاسی نیست، «أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ» چه معنا دارد؟ اگر امامت، امامت معنوی است، این چه معنایی دارد؟

ما در کتب شیعه و سنی الی ما شاء الله روایت داریم، شما می‌توانید «مستدرك حاكم نيشابوری» را الان ملاحظه بفرمایید که با سند صحیح مطرح می‌کند. همچنین ما در کتب شیعه الی ما شاء الله در این زمینه روایت داریم.

مهم‌تر از همه، می گویید اسلام دین صلح است، پیغمبر در غدیر علی را به عنوان مجری صلح معرفی کرد؛ پس این را هم ببینید که پیامبر در آخرین لحظات عمر، دستور به تجهیز «جیش اسامه» داد و فرمود:

«جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْه»

الملل والنحل، اسم المؤلف: محمد بن عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني، دار النشر: دار المعرفة - بيروت - ١٤٠٤، تحقيق: محمد سيد كيلاني؛ ج١، ص ٢٣

حضرتعالی بروید روایات را ببینید! پیغمبر می‌گوید اسامه برو:

«سر إلى موضع مقتل أبيك فأوطئهم الخيل فقد وليتك هذا الجيش...»

تا آن‌جایی که به صراحت می‌گوید:

«وحرق عليهم»

زندگی‌شان را به آتش بکش!

الطبقات الكبرى؛ اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري الوفاة: ٢٣٠، دار النشر: دار صادر – بيروت؛ ج ٢، ص ١٩٠

جناب آقای «عابدینی» این چه دین رأفتی است؟ رسول اکرم در آخرین لحظه زندگی خودش به «اسامه» چه دستوری می‌دهد!؟ این روایت در «سیره حلبیه»، ج٣، ص٢٢٧ و «تاریخ خمیس دیار بکری»، ج٢، ص١٥٤ نیز آمده است.

! اگر يك نفر از شما سوال كند، این چه دین رأفتی است که پیغمبر در آخر عمرش با «لعن الله من تخلف عن جيش اسامه» به این شکلی انجام می‌دهد، شما چه جوابی دارید؟

شما در جزوه تان در خیلی از جاها آوردید که پیغمبر می‌گوید با اهل کتاب و... رفتار مسالمت آمیز داشته باشید؛ جناب آقای «عابدینی» بفرمایید این روایت را هم ببینید:

«وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ من جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦ ، دار النشر: دار ابن كثير , اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا، ج ٣، ص ١١١١، ح ٢٨٨٨

می فرماید: مشرکین حق حیات در جزیرة العرب را ندارند! پس این چیست؟ حضرتعالی می‌فرمایید پیامبر توصیه کرد با اهل‌کتاب با خوشرفتاری معامله کنید. در کتاب‌های شیعه هم الی ما شاء الله داریم.

«فَأَخْرِجْ أَهْلَ نَجْرَانَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»

كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)؛ نویسنده: اربلی، علی بن عیسی، محقق / مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، ناشر: بنی هاشمی - تبریز، ج۱، ص ۱۵۵

و امثال این‌ها زیاد داریم، این‌ها نشانگر این است که ما باید آن روح اسلامی که قرآن معرفی می‌کند، و سیره رسول اکرم است (صلی الله علیه واله وسلم) و سیره اهل‌بیت (علیهم السلام) است را، باید ملاك قرار بدهیم.

«جنگ جمل» به تعبیر «تاریخ یعقوبی» ٤٠ هزار کشته داده، «جنگ صفین» ١١٠ هزار کشته داده، «جنگ نهروان» ٤ هزار کشته داده؛ همه این‌ها به دست امیر المؤمنین بوده است!

اگر واقعاً دین، دین صلح است، باید همان‌طوری که حضرتعالی می‌فرمایید که امام حسن و دیگران نشستند هر چه دیگران ظلم کردند حرف نزدند، امیر المؤمنین هم آن‌جا می‌نشست و حرفی نمی زد! اگر امیرالمؤمنین به «بصره» نمی‌آمد، این‌ها تمام می‌کردند و «بصره» را تصرف می‌کردند و تمام می‌شد و می‌رفت. یا حضرت خلافت را به «معاویه» می‌داد و ١١٠ هزار کشته انجام نمی‌شد!! ٤ هزار کشته «نهروان» انجام نمی‌شد.

ما یک واقعیت تاریخی داریم که نمی توانیم منکر آن بشویم. بله، اسلام دین رأفت است در جایی که اقتضای رأفت است؛ دین خشونت است با کسانی که خشونت طلب هستند.

مجری:

متشکر. شما بیست و پنج ثانیه بیشتر صحبت کردید؛ اگر اجازه بفرمایید چون وقت هم دارد می‌گذرد، این را آخرین وقت علمی قرار بدهیم. چون بنا بود نیم ساعت هم سوالات حضار جلسه باشد و ۱۰ دقیقه بعد از آن نیم ساعت، بحث و صحبت پایانی و جمع‌بندی هر کدام از طرفین باشد.

استاد «عابدینی» شما ۱۳۰ ثانیه بیشتر صحبت کرده بودید، آن را کم می‌کنیم، می‌شود هفت دقیقه و پنجاه ثانیه بفرمایید.

استاد عابدینی:

عرضم به خدمت شما ببینید قرآن می فرماید:

(كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ)

بگو: «از آن خداست؛ رحمت (و بخشش) را بر خود، حتم کرده.

سوره انعام (٦): آیه ١٢

داریم. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» هم داریم. در نمازمان علاوه بر این:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

ستایش مخصوص خداوندي است که پروردگار جهانیان است. (خداوندي که) بخشنده و بخشایشگر است (و رحمت عام و خاصش همگان را فرا گرفته)

سوره فاتحه (۱): آیات ۲ و ۳

هم داریم. خدا را خدای رحمان معرفی می‌کنیم برای خوب‌ها؛ برای بدها هم بله، تهدید است جهنم می‌بریم می‌سوزانیم و فلان. در «علم کلام» - شما یادتان است - تخلف «وعده» محال و قبیح است، ولی تخلف «وعید» محال نیست. دین را نیاییم دین خشنوت قرار بدهیم. همین جمله کلامی کافی است تا بگوییم دین‌مان، دین رحمت است.

شما به آیه ٦ سوره توبه اشاره کردید. یک کمی بیشتر رویش فکر بکنیم. می فرماید:

(وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ)

و اگر يكي از مشركان از تو پناهندگي بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بينديشد)! سپس او را به محل امنش برسان، چرا كه آنها گروهي ناآگاهند!

سوره توبه (۹): آیه ٦

اگر یکی از مشرکین به تو پناه آورد، مشرکین چه کسانی هستند؟ این آیه چه موقع نازل شد؟ این آیه مگر در سوره توبه نیست؟ مگر یک سال به رحلت پیامبر نمانده که حضرت علی این سوره را خواند!؟ یک فردی، زمانی که پیامبر به پیامبری رسید مثلاً ۲۰ ساله باشد، الان ٤١ ساله است؛ یعنی ۲۱ سال است که پیامبر را در «مکه» و «مدینه» دیده و امثال این‌ها و به جنگ رفته؛ الان می‌گوید من این دین را نفهمیدم و می‌خواهم بفهمم! می فرماید:

(اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ)

کلام خدا را برایش بخوان

آیا وقتی خواندی، چهار تا دلیل آوردی باید تسلیم بشود؟ نه؛ ده، بیست تا دلیل کامل بخوان.

(حَتَّى يسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ)

...برسانش به محل امن خودش!

هر جا را که می‌گوید امن است، «مکه» برایش امن نیست، او را بفرست «طائف»، «طائف» امن نیست بفرست هر جای دیگر!

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يعْلَمُونَ)

این رأفت، همه آن روایات و احرق و حرِّق را زیر سوال می‌برد، آن روایات با آیه قرآن نمی‌سازند؛ بنا شد اول قرآن را بفهمیم بعداً سراغ آن روایات بیاییم. بله، خدا در قرآن درباره مجرمین گفته:

(إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ)

این برای خداست، اما پیامبرش چه؟ به پیامبرش فرمود:

(جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ)

با کافران و منافقان جهاد کن،

سوره توبه (۹): آیه ۷۳

پیامبر کدام منافق را اذیت و آزارش رساند؟ با این‌که خدا گفته، آیا پیامبر خلاف قرآن عمل می‌کند یا نه؟ همان دوستی کردن مراد است، تا این خودش مدام بیاید رو، تا نفاقش ظاهر بشود. تا جایی که پسر «عبدالله ابن ابی» بگوید ای رسول خدا اگر می‌خواهی پدرم را بکشی، بگو تا خودم بکشم! این می‌شود اسلام صحیح!! این‌قدر حوصله بکند، حوصله بکند، تا خود پسرش هم به این نتیجه برسد.

بله در مورد عمر بن خطاب در مناظره صبح گفتم که حضرت در «خطبه شقشقیه» می فرماید:

«فَصَيَّرَهَا فِي حَوْزَةٍ خَشْنَاء»

دین را به خشونت کشید!

نهج البلاغة (للصبحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/ مصحح: فیض الاسلام، ص٤٨

آرام، آرام حکومت‌های «بنی امیه» و «بنی عباس» آمدند و خشونت کردند و بعدش هم حکومتهای دیگر، «بنی»، «بنی» ها آمدند تا حالا.

وضع جوری شده که آقای «قزوینی» محترم ما، با اینکه از آن کارهایی که کرده و جلسه گذاشته ما چقدر خوشمان می‌آید؛ می‌گوید: دین، دین خشونت است!! نه؛ دین، دین رحمت است، آن خبرها غلط است!! این‌قدر باید ملاحظه کرد، ملاحظه کرد، این‌قدر باید گفت و گفت، تا هر کسی کمترین وجدانی دارد قبول بکند.

بله، هر زمانی اگر کسانی آمدند تا با ما بجنگند و ریشه ما را بکنند، باید دفاع بکنیم. این یک حق انسانی است و حق حیات، حق هر حیوانی است؛ حق هر کسی است که از خودش دفاع بکند. اما اگر همان جا هم بشود به گونه‌ای او را از جنگ منصرفش کنیم و با او حرف بزنیم که اسلام دین سلم است! اصلاً اسمش کلمه سلم است. با «اقرء» شروع شده!

این‌که شما بفرمایید مثلاً خدا فرمود:

(إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ)

بله خدا انتقام می‌گیرد.

(لَا يرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ)

اما مجازات او هم از مجرمان دفع شدني نيست! (و اگر ادامه دهيد كيفر شما حتمي است)

سوره انعام (٦): آيه ١٤٧

درست است. اما آیا پیامبر انتقام گرفت؟ انتقام بکُشی یا انتقام بخششی؟ «وحشی» چه کسی است؟ مشخص است که او کشنده «حمزه» است! «هند» هم دستور دهنده بود! هر دویشان در تاریخ است، پیامبر چطور برخورد کرد؟

آیا با این برخوردش که «وحشی» را بخشید، خون «حمزه» را زیر پا گذاشت و له کرد؟ یا نه، اصلاً انتقام همین است؟ انتقام همین است که این «وحشی» چهار سال دیگر زنده بماند شراب بخوردف شلاق بخورد، یا نخورد، بعد هم بمیرد؛ اما معلوم بشود که پیامبر چه کسی است! تا همیشه بشود «رحمةً للعالمین»! که وصف پیامبر است.

جناب حاج آقای «قزوینی»! من فکر می‌کنم این‌جا را یک کمی زیاده‌روی کردید، و اسلام را بد معرفی کردید. چون بحث ما سراسری پخش می شود، یک وقت خدای نکرده از جلسه ما اسلام بد معرفی نشود!!

اما این آماری که شما فرمودید: ٤٠ هزار، ١١٠ هزار، ٤ هزار؛ باید در آمار دقت کرد. شاید این‌طوری نباشد! من این را نمی‌دانم؛ چون تحقیق تاریخی نکردم. اما یک نسبتی به پیامبر می‌دهند که در «بنی قریظه» چقدر کشت، که شما به آن اشاره نکردید. من وقتی به آیات سوره احزاب رسیدم و یک کمی دقت کردم به ذهنم آمد که آن هم، دروغ «یهودی»ها برای بدنام کردن پیامبر است.

وقتی که راجع به قوم «بنی قریظه» دارد توضیح می‌دهد، آیه ٢٦ و ٢٧ سوره احزاب است:

(وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا)

و خداوند گروهي از اهل كتاب [= يهود] را كه از آنان [= مشركان عرب] حمايت كردند از قلعه‌هاي محكمشان پايين كشيد و در دلهايشان رعب افكند؛ (و كارشان به جايي رسيد كه) گروهي را به قتل مي‌رسانديد و گروهي را اسير مي‌كرديد!

سوره احزاب (٣٣): آيه ٢٦

آن کسانی از اهل کتاب که پشتیبان آن مشرکین بودند، خدا از قلعه‌هایشان فرودشان آورد.

(وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ)

در قلب آنان رعب انداخت.

همه این کلمات ماضی است. می فرماید: «انزلَ» - همه دوستان طلبه هستند- یا «قَذَفَ»، بعد می‌گوید:

(فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا)

گروهی را می‌کشید و گروهی را اسیر می‌کنید!

نمی‌گوید: گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید. چرا؟ دوباره بر می‌گردد فعل ماضی:

(وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا)

و زمينها و خانه‌ها و اموالشان را در اختيار شما گذاشت، و (همچنين) زمينى را كه هرگز در آن گام ننهاده بوديد؛ و خداوند بر هر چيز تواناست!

سوره احزاب (٣٣): آيه ٢٦

می گوید: و به ارث گذاشت! یعنی باز ماضی آورده است. و باز در عبارت:

(وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا)

ماضی آمده؛ آقا! پیامبر «بنی قریظه» را نکشت، به آن‌ها اجازه داد به «خیبر» رفتند و در «خیبر» کشته شدند! نامردها تاریخ را تحریف کردند تا پیامبر را از بین ببرند.

در اینجا هم احتمال بدهید که نامردهای «بنی امیه» و «بنی عباس» تاریخ را تحریف کردند، تا حضرت علی را از بین ببرند! حضرت که با قاتل خودش آن طور برخورد می‌کند، چطور یک مرتبه ۱۱۰ هزار نفر را می‌کشد!؟ ۱۱۰ هزار مورچه را هم همین‌طوری نمی‌کشند!!

تصور بکنید ۱۱۰ هزار، ٤ هزار، ٤٠ هزار! عدد هزار، شوخی نیست! پس این همه زن و بچه یتیم شدند، با آن‌ها چه کار کردند؟ شما تصور بکنید، هر کسی که ۵ تا بچه داشته باشد چه جوی ایجاد می‌شود! وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

مجری:

این آخرین وقت از شما بود. استاد قزوینی، شما بفرمائید.

استاد حسینی قزوینی:

حضرتعالی به «بنی امیه» افتراء بستید و گفتید این‌ها «نصب» را رواج دادند؛ به امیرالمؤمنین و پیغمبر هم مطالبی گفتید؛ الان نوبت به ما رسید که می گویید: آقای «قزوینی» می‌گوید اسلام، دین خشونت است!! حاج آقا این افتراء است!

من گفتم اسلام دینی است که:

« أَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقِمَةِ»

تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)؛ نويسنده: طوسى، محمد بن الحسن، ناشر: دار الكتب الإسلاميه، محقق/ مصحح: خرسان، حسن الموسوى، ج٣، ص١٠٨

یک مؤمن همواره باید در حالت خوف و رجا باشد. روایات متعدد داریم:

« إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا [وَ] فِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورُ خِيفَةٍ وَ نُورُ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا.»

الكافي (ط - الإسلامية)، نويسنده: كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق، محقق/ مصحح: غفارى على اكبر و آخوندى، محمد، ناشر: دار الكتب الاسلامية، ج٢، ص٦٧، باب الخوف والرجاء

این مسئله در حقیقت از ضروریات دین ما است که یک مؤمن همواره در خطر است. این یک نکته؛ که خواستم تذکر بدهم من به هیچ وجه نگفتم اسلام دین خشونت است!

بله:

(وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ)

و هر كس از حدود الهي تجاوز كند به خويشتن ستم كرده!

سوره طلاق (٦٥): آيه ١

اگر کسی از حدود و قوانین الهی تجاوز کند، و به فرامین و دستورات الهی عمل نکند، او به خودش ستم کرده و باید مجازات شود. در این هیچ شک و شبهه ای نیست!

اما در رابطه با «بنی قریظه»، شما در سوره انفال آیه ٥٦- ٥٧ را ملاحظه کنید. همه معتقدند که این آیات درباره «بنی قریظه» است:

(الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ)

همان كساني كه با آنها پيمان بستي؛ سپس هر بار عهد و پيمان خود را مي‌شكنند؛ و (از پيمان شكني و خيانت،) پرهيز ندارند.

سوره انفال (٥): آیه ٥٦

که این‌ها وقتی برای مرتبه دوم نقض پیمان کردند و به «جنگ احزاب» آمدند، فرمود:

(فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ)

اگر آنها را در (ميدان) جنگ بيابي، آنچنان به آنها حمله كن كه جمعيتهايي كه پشت سر آنها هستند، پراكنده شوند؛ شايد متذكر گردند (و عبرت گيرند)!

سوره انفال (٥): آیه ٥٧

فرمود: این‌ها را تار و مار کنید! طوری با این‌ها برخورد کنید که برای دیگران هم عبرت باشد! این آیه قرآن به صراحت در رابطه با «بنی قریظه» است.

این‌که در «بنی قریظه» «معاذ» نظر می‌دهد، طبق نظر خود یهودی ها بوده که «معاذ» را انتخاب کردند! این دیگر اجماعی شیعه و سنی است. ما بیاییم تمام روایات و تاریخ را کنار بگذاریم و بگوییم آقا نه، اسلام دین رأفت است و پیامبر در جنگ بنی قریظه، هیچ کسی را نکشت!

حضرتعالی فرمودید: "پیغمبر «وحشی»، قاتل «حمزه» را بخشید." من عرض می کنم که اولاً در این بخشش، یک سری عواملی دخیل بوده؛ ثانیاً نبی مکرم، غیر از «وحشی» افراد دیگری را هم بخشید؛ و ثالثاً شما چرا فقط این‌ها را در نظر می‌گیرید و افراد دیگری را که پیغمبر نبخشید را نمی بینید!

مثلاً «معاویة بن مغیره» که «حمزه» را مُثله کرده بود، «کامل ابن اثیر» جلد ۲، صفحه ١٦٦ نقل می کند که او سه روز در «مدینه» ماند، و به «عثمان» پناهنده شد، گفت: واسطه شو پیغمبر من را ببخشد. ولی پیغمبر او را نبخشید و دستور قتلش را صادر کرد و او توسط «عمار» و «زید بن حارثه» کشته شد!

نمونه بعدی، «عقبة ابن ابی معیط» است؛ کسی که در «مکه» خیلی پیغمبر را آزار و اذیت می کرد. در یک مورد، گردن پیغمبر را با عبا پیچید، نزدیک بود پیغمبر را خفه کند، رسول اکرم دستور داد او را بکشند و امیرالمؤمنین او را به قتل رساند.

نمونه دیگر، «ابو عزّه عمرو بن عبد الله» است که شاعر بود. در جنگ «بدر» اسیر شد و پیغمبر او را آزاد کرد به شرط این‌که به کفار کمک ندهد؛ ولی وقتی در «جنگ احد» شرکت کرد، رسول اکرم دستور قتل او را داد.

موارد متعدد داریم که افرادی آمدند هر چه التماس کردند، پیغمبر آنها را نبخشید و دستور قتل‌شان را صادر کرد. بنده عرض کردم نبی مکرم:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى)

و هرگز از روي هواي نفس سخن نمي‌گويد! آنچه مي‌گويد چيزي جز وحي كه بر او نازل شده نيست!

سوره نجم (۵۳): آيات ۳ و ٤

پیغمبر هر چه دارد - سنت و غیر سنت - مربوط به وحی است. شما ببینید مرحوم «نوری» در «مستدرک» جلد ۳، صفحه ٢١٦ روایتی می‌آورد – البته منابع اهل سنت هم این روایت را دارند - که یکی از زنان اشراف سرقت

کرده بود، پیغمبر دستور داد دستش را قطع کنند؛ «مهاجرین» و «انصار» خدمت پیامبران آمدند گفتند: یا رسول الله این از اشراف است، اگر دست‌هایش را قطع کنیم بد می‌شود.

پیغمبر فرمود: این حرف‌ها چیست؟ اقوام گذشته را خدا هلاک کرد به خاطر این‌که حدود را در حق ضعفاء اجرا می‌کردند ولی در حق اشراف اجرا نمی‌کردند؛

«سَرَقَتْ امْرَأَةٌ من قُرَيْشٍ من بنى مَخْزُومٍ فأتى بها النبي e فَقَالُوا من يُكَلِّمُهُ فيها قالوا أُسَامَةُ بن زَيْدٍ فَأَتَاهُ فَكَلَّمَهُ فَزَبَرَهُ وقال إِنَّ بنى إِسْرَائِيلَ كَانُوا إذا سَرَقَ فِيهِمْ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وإذا سَرَقَ الْوَضِيعُ قَطَعُوهُ وَالَّذِي نَفْسِي بيده لو أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُهَا»

السنن الكبرى، اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١ - ١٩٩١، الطبعة: الأولى، تحقيق: د.عبد الغفار سليمان البنداري، سيد كسروي حسن؛ ج ٤، ص ٣٣٣، ح ٧٣٨٧

پیغمبر گفت: نه، باید دست این قطع بشود، چون دزدی کرده است! همین پیغمبری که مظهر رحمت و رأفت به مؤمنین است، در این‌طور موارد، خیلی جدی عمل می‌کند.

ما نباید برای این‌که چهار نفر از ما خوشش بیاید، بگویم نه، پیامبر نه کسی را مجازات کرد و نه کسی را کشت!! نه آقا جان! اسلام دین رأفت است در جای خودش؛ دین برخورد تند هم در جای خودش! بستگی دارد طرف مقابل ما چه باشد؟ مؤمنی که اهل عبادت است، بهشت می‌برد، و اگر اهل شقاوت است جهنم می‌برد.

در ادامه، حضرتعالی، در رابطه با اهل کتاب به آیه ای اشاره فرمودید؛ حاج آقای «عابدینی»! درباره مشرکین، فقط این یک آیه که نیست که اگر اهل کتاب از شما مأمن خواستند، شما مأمن بدهید و...؛ شما آیات دیگر را هم در رابطه با اهل کتاب ببینید! سوره بقره آیه ۱۲۰

(وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ)

هرگز يهود و نصاري از تو راضي نخواهند شد، (تا به طور كامل، تسليم خواسته‌هاي آنها شوي، و) از آيين (تحريف يافته) آنان، پيروي كني.

سوره بقره (۲): آيه ۱۲۰

می فرماید: آن‌ها از تو راضی نمی‌شوند مگر اینکه تابع ملت آن‌ها بشوی! این چه رأفتی می‌خواهد باشد؟ در آیه ۱۰۹ می فرماید:

(وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا)

بسياري از اهل كتاب، از روي حسد -كه در وجود آنها ريشه دوانده- آرزو مي‌كردند شما را بعد از اسلام و ايمان، به حال كفر باز گردانند؛

سوره بقره (۲): آيه ۱۰۹

یا فرمود:

(يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ)

اي كساني كه ايمان آورده‌ايد! يهود و نصاري را ولي (و دوست و تكيه‌گاه خود،) انتخاب نكنيد!

سوره مائده (۵): آيه ۵۱

یعنی قرآن تا این اندازه نسبت به اهل کتاب توجه دارد؛ ما گفتیم روایات صحیح در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» داریم که پیغمبر فرمود:

«أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ من جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦ ، دار النشر: دار ابن كثير , اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا، ج ٣، ص ١١١١، ح ٢٨٨٨

ما این‌ها را چه کار بکنیم؟ قضیه «جیش اسامه» از ضروریات تاریخ اسلام است، و ربطی به شیعه ندارد و کارهایی هم که «اسامه» کرد همه می‌دانند، و عبارت:

«جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْه»

را شیعه و سنی نقل کرده اند. جناب آقای «عابدینی»! این‌ها چیزی نیست که ما بیاییم بگوییم نه، ما نظرمان این است که اسلام دین رأفت است و هر چه که با دین رأفت، تطابق ندارد اشکال دارد.

اگر اینگونه که شما می گویید باشد، ما باید تمام این آیات جهاد و آیات برخورد تند با مشرکین و یهود را از قرآن حذف کنیم بعد بیاییم بگوییم این عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» اگر در ۱۱۳ جای قرآن آمده، در هر سوره، ۵۰، ٦٠ مورد هم اضافه کنیم چون اسلام دین رأفت است!

حاج آقای «عابدینی»! این صحیح نیست؛ ما بیاییم اسلام را آن طوری که هست معرفی کنیم. ما بیاییم آن اسلامی را که خدای عالم و پیغمبر اکرم معرفی کرده! معرفی کنیم؛ نه آن‌طوری که ما خودمان دوست داریم اسلام را بخواهیم معرفی کنیم.

از آن طرف قرآن می‌گوید:

(قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا)

بگو: «اي اهل كتاب! بياييد به سوي سخني كه ميان ما و شما يكسان است؛ كه جز خداوند يگانه را نپرستيم و چيزي را همتاي او قرار ندهيم؛

سوره آل‌عمران (۳): آیه ٦٤

از یک طرف می‌گوید:

(وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا)

بسياري از اهل كتاب، از روي حسد -كه در وجود آنها ريشه دوانده- آرزو مي‌كردند شما را بعد از اسلام و ايمان، به حال كفر باز گردانند!

سوره بقره (۲): آیه ۱۰۹

از این طرف هم دعوت به وحدت می‌کند. ما باید هر دو را روی میز بگذاریم، بعد بیاییم قضاوت کنیم. یک جانبه نگاه کردن به آیات قرآن صحیح نیست.

من آمار نقل کردم عرض کردم «تاریخ یعقوبی» نقل کرده، من نگفتم درست است یا درست نیست؛ می‌گویم «تاریخ یعقوبی» این‌طوری نقل کرده؛ شما می گویید در «جنگ صفین» ۱۱۰ هزار نفر کشته نشدند، ۱۱ هزار نفر که کشته شدند! ۵ هزار نفر که کشته شدند!!

آمار شهدای امیرالمؤمنین در «جنگ صفین» را همه نقل کردند. همچنین کشته های «معاویه» را هم نقل کردند. اگر بنا است ما این را ملاک قرار بدهیم که دین، دین رأفت است با قضیه:

«أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ من جَزِيرَةِ الْعَرَبِ»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦، دار النشر: دار ابن كثير , اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة ، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج ٣، ص ١١١١، ح ٢٨٨٨

منافات دارد. با قضیه «اسامه» منافات دارد. با فرمایش امیرالمؤمنین که فرمود:

«أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ».

کتاب سلیم بن قیس الهلالي؛ هلالی، سلیم بن قیس، محقق / مصحح: انصاری زنجانی خوئینی، محمد، ناشر: الهادی، ج۲ ؛ ص۸۹۰

منافات دارد. شاید من برای شما ۳۰ روایت از شیعه و سنی با سند صحیح بیاورم که امیرالمؤمنین فرمود:

«أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ».

جناب آقای «عابدینی» عزیز! ما با توجه به بحث‌های که شد، از حضرتعالی تشکر می‌کنم که این‌جا با آغوش باز و محترمانه برخورد داشتید؛ من تقاضا می‌کنم این اشکالاتی که عرض شد دوباره یک فکری درباره این‌ها بفرمایید!

ما فیلم این مجموعه را خدمت‌تان تقدیم می کنیم. همانطور که قول دادیم و الان هم در جمع اعلام می‌کنیم که ما بدون یک ثانیه سانسور، فیلم این مناظره را به صورت فایل «mp٤» به خدمت حضرتعالی تقدیم می‌کنیم که حضرتعالی دوباره یک ملاحظه‌ای بفرمایید.

اگر بنا شد این گفتگوی دوستانه ما در این‌جا، یا در «قم» یا هر کجا که حضرتعالی دوست دارید ادامه داشته باشد، در خدمت حضرتعالی هستیم و ما با آغوش باز از حضرتعالی استقبال می‌کنیم!

مجری:

از این به بعد ما طبق اتفاق و هماهنگی که صورت گرفت و آن نظری که هر دو استاد گرانقدر مطرح فرمودند، به مدت نیم ساعت سوال‌ها را از عزیزان حاضر در جلسه خواهیم گرفت و هر کدام از عزیزان، سوالی اگر داشته باشند می توانند خدمت اساتید محترم مطرح کنند.

یک سوال از جناب استاد «عابدینی» و یک سوال از جناب استاد «قزوینی»؛ و سوال هم از دو دقیقه بیشتر نشود. اگر از دو دقیقه بیشتر شد من سوال را قطع خواهم کرد. اولین سوال از جناب استاد «عابدینی» چه کسی از ایشان سوال دارد؟ بفرمایید

پرسش:

بسم الله الرحمن الرحیم. استاد «عابدینی» در مورد این‌که فرمودید حاکمیت سیاسی از جانب خدا نیست و انتخابی است و از جانب مردم باید باشد، می‌خواستم این آیه قرآن را برای من توضیح بدهید که «بنی اسرائیل» به پیامبر زمانشان می‌گویند:

(ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا)

«زمامدار (و فرماندهي) براي ما انتخاب كن!

سوره بقره (۲): آیه ۲٤٦

«مَلِک» هم کاملاً تعبیر حاکمیت سیاسی است. یعنی از پیامبرشان درخواست می‌کنند که یک فرماندهی برایشان تعیین بکند. آیه قرآن هم می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا)

خداوند (طالوت) را براي زمامداري شما مبعوث (و انتخاب) كرده است.

سوره بقره (۲): آیه ۲٤۷

می گوید: خدا برای شما «طالوت» را فرمانده و رهبر قرار داد؛ پیامبر خودشان می‌توانستند بگویند «طالوت» را من برای شما فرمانده قرار دادم؛ چه اصراری بود که با این تعبیر: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا) بیاید؟

استاد عابدینی:

این آیه‌ای که اشاره کردند آیه ۲۴۷ سوره بقره است که یک گروهی از «بنی اسرائیل» از خانه و کاشانه‌شان بیرون کرده بودند و این‌ها می‌خواستند بروند بجگند و به خانه و کاشانه‌شان برگردند.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...)

آيا مشاهده نكردي جمعي از بني اسرائيل را بعد از موسي، كه به پيامبر خود گفتند: «زمامدار (و فرماندهي) براي ما انتخاب كن! تا (زير فرمان او) در راه خدا پيكار كنيم.

سوره بقره (۲): آيه ۲٤٦

می گوید: به پیامبری از پیامبران گفتند: (ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا) تو یک فرماندهی قرار بده! آن وقت چه کار کنیم؟

(نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)

پیامبرشان این‌ها را می‌شناخت؛ گفت: اگر من چنین پیامبری مشخص کردم آیا گوش می‌دهید؟

(هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا)

گفتند: بله، ما چرا نجنگیم؟

(وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا)

برای این‌که نشان داده بشود که این‌ها چنین کاری نمی‌کنند، پیامبرشان فرمود که خدا برای شما «مَلِکی» قرار داد که:

(وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا)

و پيامبرشان به آنها گفت: «خداوند (طالوت) را براي زمامداري شما مبعوث (و انتخاب) كرده است.»

سوره بقره (۲): آیه ۲٤۷

مسئله چه بود؟ مسئله یک امر عرفی است. که مثلاً یک کاری بخواهد انجام بشود و می‌خواهیم مردم بیایند. مثلاً می‌خواهیم برای زلزله زدگان پول جمع کنیم، می‌گوییم حاج آقا شما یک فرمایشی سر نماز بفرمایید تا مردم پول بدهند!!

در اینجا هم این‌ها می‌خواهند شهر و دیارشان بروند و خودشان را نجات بدهند، برای این‌که مردم بیایند، اینها از چهره معنوی پیامبرشان می‌خواهند استفاده بکنند تا مردم جمع بشوند. لذا آمدند گفتند: ای پیامبر، تو برای ما «مَلِک» قرار بده، که مردم بیایند.

پیامبرشان می‌فرماید که شما نمی‌آیید من شما را می‌شناسم، می‌گویند نه می‌آییم؛ آن وقت می‌گوید خدا برای‌تان قرار داد. و باز هم نیامدند و دیدید که آمدند وسط راه آب خوردند، برگشتند و آخر سر، چند نفر ماندند.

پس این استفاده کردنِ از معنویتِ پیامبر بود؛ به این جهت گفتند (ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا)! پیامبرشان هم به آن‌ها گفت که شما اهل این کار نیستند و برای این‌که ثابت بشود خدا برای‌شان «طالوت» را ملک قرار داد، همان لحظه گفتند:

(قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا)

چطوری او شاه باشد؟

(وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ)

ما رئیس طایفه و بزرگ هستیم این مثلاً طایفه ندارد

(وَلَمْ يؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ)

او که پول ندارد

(قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيكُمْ)

دوباره تأکید کرد:

(وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ)

فرمانده جنگ، علم می‌خواهد و جسم؛ نه طایفه و مال! ولی آن‌ها باز قبول نکردند. بعد تابوت و نشانه خواستند، نشانه قرار داده شد و امثال این‌ها که وقت را زیاد نگیریم و سوالات بیشتری جواب بدهیم؛ پس آن‌ها نه این‌که قصد چیزی داشتند، فقط می‌خواستند از معنویت پیامبر استفاده کنند؛ پیامبرشان معنویت خدا را پشتیبان قرار داد و آن‌ها هم تخلف کردند.

مجری:

از جناب استاد «قزوینی» سوال دارید به مدت دو دقیقه بفرماید

پرسش:

بسم الله الرحمن الرحیم. حضرت استاد حاج آقای «قزوینی»! من یک سوال از خدمت حضرتعالی داشتم. در آیه:

(وَاللَّهُ يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)

خداوند تو را از (خطرات احتمالي) مردم، نگاه مي‌دارد؛

سوره مائده (٥): آیه ٦٧

می‌خواهم ببینیم این‌جا (يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) چرا آمده؟ مگر پیغمبر خدا چه نسبتی می‌خواست به امیرالمؤمنین بدهد که لازمه‌اش این بود که دلگرمی به نبی مکرم بدهد!؟ (وَاللَّهُ يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛ یعنی قرار بود چه مقامی به امیرالمؤمنین بدهد که این احتمال داشت مردم به او تعدی بکنند و خداوند فرمود: من شما را حفظ می‌کنم. خواستم یک توضیح بفرمایید.

استاد حسینی قزوینی:

ما روایات متعدد صریح و صحیحی داریم - شیعه و سنی نقل کردند - که نبی مکرم از این‌که بیاید علی را معرفی بکند، خوف داشت. چون امیرالمؤمنین در جنگ‌ها، تعداد زیادی از «قریش» را کشته بود، لذا بُغض علی در دل مردم بود و لذا رسول اکرم از این ترس داشت که به خاطر معرفی امیرالمؤمنین، این‌ها شورش کنند یا حرمت پیغمبر شکسته بشود!

یکی از چیزهای که جناب آقای «عابدینی» هم گفتند و ما در رابطه با «آیه اکمال»، این را ما مفصل جواب دادیم، همین مسئله بود که ترس پیغمبر از چه بود؟ کاملاً مشخص است که ترس پیغمبر از چه کسانی بود؟

شما ببینید در مسئله «حجر اسماعیل»، عایشه از پیغمبر می پرسد چرا «حجر اسماعیل» را داخل «بیت» نمی‌کنید؟ حضرت می‌فرماید:

«يا عَائِشَةُ لَوْلَا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ لَأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهُدِمَ فَأَدْخَلْتُ فيه ما أُخْرِجَ منه»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦ ، دار النشر: دار ابن كثير , اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧، الطبعة: الثالثة ، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ج٢، ص ٥٧٤، ح ١٥٠٩

این یک مسئله عادی است ولی می‌گوید اگر من «حجر اسماعیل» را داخل بیت کنم، قوم تو از اسلام بر می گردند. قوم «عایشه» چه کسانی هستند؟ همان‌هایی که بعد از پیامبر خلافت را گرفتند!!

و همچنین ترس پیامبر به خاطر شخص امیرالمؤمنین است. دوستان اگر «شواهد التنزیل» تألیف «حاکم حسکانی» را ببینند، خیلی واضح، جواب حضرتعالی را مطرح می‌کند. می‌گوید رسول اکرم می‌فرمود:

« يا رب إن قومي قريبوا عهد بالجاهلية و فيهم تنافس وفخر »

امیرالمؤمنین افرادی را از این‌ها کشته بود، لذا بغض علی را در دل داشتند. از این پیغمبر می‌ترسید:

«وما منهم رجل إلا وقد وتره وليهم وإني أخاف فأنزل الله»

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل؛ تأليف: الحافظ الكبير عبيد الله بن أحمد المعروف بالحاكم الحسكاني؛ الحذاء الحنفي النيسابوري، تحقيق وتعليق: الشيخ محمد باقر المحمودي؛ مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامي مجمع أحياء الثقافة الاسلامية، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠م، ج١، ص٢٥٤

از آن طرف در «نهج‌البلاغه» شما ببینید حضرت چه می گوید. من هر وقت این عبارت را می‌خوانم، قلبم به درد می‌آید. حضرت می‌فرماید:

«اللهم إني أستعديك على قريش»

من را در برابر قریش یاری کن!

«فإنهم أضمروا لرسولك ضروباً من الشر والغدر فعجزوا عنها وحلت بينهم وبينها»

می‌خواستند پیغمبر را نابود کنند ولی عاجز شدند

«فكانت الوجبة بي، والدائرة علي»

بعد از پیغمبر آمدند انتقام پیغمبر را از من علی گرفتند، خانه‌ام را آتش زدند، همسرم را کشتند و محسنم را سقط کردند، خودم را خانه نشین کردند. بعد حضرت دستش را بلند می‌کند:

«اللهم احفظ حسناً وحسيناً»

شرح نهج البلاغة؛ اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد المدائني الوفاة: ٦٥٥ هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عبد الكريم النمري، ج٢٠، ص ١٥٨

یا در قضیه حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) می‌گوید:

«وما الذي نقموا من أبی حسن ! نقموا والله نكير سيفه وشدة وطأته»

شرح نهج البلاغة؛ اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبي الحديد المدائني الوفاة: ٦٥٥ هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عبد الكريم النمري، ج١٦، ص ١٣٨

این‌ها کاملاً واضح و روشن است. ما روایات متعددی در منابع شیعه داریم که وقتی به رسول اکرم ابلاغ شد:

(يا أَيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيكَ مِنْ رَبِّكَ)

اي پيامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، كاملا (به مردم) برسان!

سوره مائده (٥): آيه ٦٧

حضرت فرمود که من می‌ترسم این‌هایی که دشمنی با علی دارند، قیام کنند. پیغمبر از قیام داخلی وحشت داشت؛ از منافقین و از آن‌هایی که از علی ضربه خورده بودند، وحشت داشت. تا آن‌جایی که می‌گوید:

(وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)

و اگر نكني، رسالت او را انجام نداده‌اي! خداوند تو را از (خطرات احتمالي) مردم، نگاه مي‌دارد؛ و خداوند، جمعيت كافران (لجوج) را هدايت نمي‌كند.

سوره مائده (٥): آيه ٦٧

لذا می‌آید در غدیر شروع می‌کند امیر المؤمنین را معرفی کردن!

مجری:

متشکر ممنون. از جناب استاد «عابدینی» می‌خواهیم که سوالی را جواب بدهند.

پرسش:

بسم الله الرحمن الرحیم تشکر از سروران گرامی، در موضوعی که صحبت شد ما یک «سلّمنا» روی مبانی جناب استاد آقای «عابدینی» می‌خواهیم داشته باشیم و بر اساس این مبناهای خودتان یک پاسخ به ما بدهید.

مبنای اول شما این است که اهل‌بیت، ولایت‌شان سیاسی نیست، بلکه صرفاً و صرفاً جهت هدایت است. استناد زیادی هم می‌کنید به آیه؛

(وَيزَكِّيهِمْ وَيعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)

که آیات او را بر آنها بخواند، و آنها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛

آل‌عمران (٣): آيه ١٦٤

که فلسفه اهل‌بیت عصمت و طهارت، هدایت‌گری است؛ و از طرفی هم می‌فرمایید که این هدایت‌گری با روش رحمانیت در وجود اهل‌بیت حاصل می‌شود؛ یعنی وقتی اهل‌بیت، هم هدایتگر هستند، و هم بُعد رحمانیت در وجودشان هست، در نتیجه می‌توانند جامعه را هدایت کنند!

از طرفی می‌فرمایید: بُعد ولی، دو حالت دارد - صحبتی که کراراً شما امروز داشتید - یکی بحث قابلیتِ قابل است و آن اعلمیت است که باید در شخص حاصل بشود و از طرفی وقتی آن قابلیت و اعلمیت بود، جمهوریت جامعه هم که به آن قابل و آن اعلم مراجعه کردند، این‌جا ولایت برای شخص اثبات می‌شود! حالا این ولایت به چه معنا است؟ نه به معنای سیاست، بلکه فقط و فقط: (وَيزَكِّيهِمْ وَيعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)!؟ یعنی حق دخالت در امور مسلمین را ندارد و صرفاً می‌خواهد هدایت بکند!

جناب آقای «عابدینی»! سوال من این است که اگر قرار باشد یک استادی، یک اعلمی که شاگردانی خدمت‌شان آمدند، آیا ایشان حق دارد با اجبار و زور و حتی کتک کاری به شاگردانش مطالبی را بیاموزد و هدایت‌شان بکند؟ آیا چنین حالتی می‌شود برای استاد تصور کرد؟

که امیرالمؤمنین در ۲۵ سالی که فرمودند خاری در چشم و استخوانی در گلو، هیچ! چون فقط اعلمیت داشتند و مقبولیت اجتماعی حاصل نشد. حالا پنج سال این جمهوریت هم حاصل شد، امیرالمؤمنین در این پنج سال، با زور و فشار و سه تا جنگ مهم، با کم و زیاد مقتولین این جنگ، می‌خواهند مردم را هدایت بکنند؛ این‌جا آیا ظلم نمی‌شود چنین رهبری با ظلم بخواهد مردم را هدایت بکند؟ این‌جا موضوع چه می‌شود اگر بحث ولایت و سیاست نیست!؟

استاد عابدینی:

بنده عرض کردم، ائمه، ولایت یعنی معنویت را دارند و حق حکومت هم دارند؛ یعنی لیاقت حکومت هم دارند. اما باید رأی مردم هم باشد. این یک رکن در کنار آن است.

حالا حضرت علی وقتی این را پیدا کردند و زمانی بود که اسلام را گسترش بدهند، همان‌طور که پیامبر در «مدینه» گسترش داد، یعنی ابزار حکومت، ابزار خوبی بود، اما بد خواهانی که یکی‌شان «معاویه» بود، تلاش کردند سه جنگ را بر حضرت تحمیل کردند تا حضرت نتواند اسلام را گسترش بدهد و به مردم بفهماند.

و این بود که حضرت علی هر جا وقت پیدا می‌کرد این کار هدایت را انجام می داد. حتی وسط جنگ یک شخصی از حضرت راجع به خدا پرسید، حضرت شروع کرد توضیح دادن؛ افرادی به آن طرف دویدند که آخر وقت این حرفها نیست، الآن وقت جنگ است، حضرت فرمود: ما جنگ می‌کنیم برای همین‌ها؛ همان‌جا دارد نشان می‌دهد اصلاً همین کار ما برای تبلیغ دین است.

شما خطبه‌های حضرت را ببینید. خطبه اول و خطبه‌های دیگر چقدر قشنگ توحید را معرفی می‌کند؛ پیامبر را معرفی می‌کند؛ هر جا فرصت پیدا می‌کند در حین جنگ، در غیر جنگ می‌خواهد دین را معرفی کند.

پس در این پنج سال مردم را به زور، دین یادشان نداد. جنگ‌های دفاعی بود؛ آن‌ها جنگ را شروع کردند؛ «طلحه» و «زبیر» رفتند «بصره» حضرت علی هر چه نصیحت کرد، صبر کرد، یک کشته، دو کشته، سه کشته، چند نفر کشتند بعد برای دفاع حمله کرد.

بعد چقدر دقیق است؛ حضرت وارد «بصره» شد دید یک زنی به همراه فرزندش مرده است، پرسید: کدام قبل از دیگری مرد؟ گفتند: این زن وقتی لشکر فرار کرد، عقب نشینی کرد، ترسید و بچه را انداخت. بچه صدایی کرد بعداً مرد و بعد از او زن مرد؛ حضرت یکی یکی دیه هر کدام را داد. این دیه به این می‌رسد، بعد به او می‌رسد، به آن طایفه ارث را داد که معلوم بشود دین خیلی دقیق است.

هر که می‌خواهد کشته شده باشد ول کن برویم نه؛ ول کن برویم نداریم. من این را در کتاب «ربا در حالت تورم» در قسمت آخر و زمان سقوط پول؛ آن‌جا آوردم که باید دقیق حساب کرد. آنجا کارهای حضرت علی را

آوردم که حضرت نمی‌گوید میدان جنگ بود بگذار برویم، نه؛ میدان جنگ است این زن از ترس لشکر شکست خورده، بچه سقط کرده و بچه به همراه زن مرده لذا باید مسئله دیه‌اش را حل کرد.

پس حضرت هر جا شد تبلیغ کرد؛ متأسفانه نگذاشتند حضرت علی وقتی حکومت به دستش رسید کاری بکند، تبلیغ بکند؛ ولی وسیله خوبی بود و همین «نهج‌البلاغه» اکثرش خطبه‌های همان زمان است؛ همین «نهج‌البلاغه» کافی است تا بگوییم حضرت علی کار فرهنگی عمیقی با این همه جنگ و گرفتاری انجام داد.

مجری:

خیلی متشکر، سوال از جناب استاد «قزوینی» باید پرسیده شود؛ بفرمایید.

پرسش:

بسم الله الرحمن الرحیم. ابتدا از حضرتعالی تشکر می کنم بابت زحمتی که کشیدید؛ من از سال ۸۳ شاگرد آقای «عابدینی» بودم. هم در فقه، هم در تفسیر قرآن؛ از سال ۸۵ که این مباحث شکل گرفت، من مدام با مدیران و مسئولین رده‌های میانه و بالا، صحبت و گفتگو می‌کردم که جلسه تشکیل بشود، مناظره گذاشته بشود!

به یکی از این آقایان گفتم که این کتاب را بگیرید نقد کنید. حتی اگر نمی‌توانید نقد کنید ما خودمان شاگردها نقد می‌کنیم؛ ولی به هر تقدیر نمی‌شد!

از شما تشکر می‌کنم که واقعاً مجاهدت کردید و این جلسه را محقق کردید و لطف فرمودید زنده هم پخش شد که مردم هم متوجه بشوند و ببینند و معلوم هم بشود که سنگ از آسمان پایین نمی‌آید. به اعتقاد من این کار، آغاز یک تحول در «اصفهان» بود، خیلی هم خوشحال هستم؛ روز اولی که بچه‌ام به دنیال آمد خوشحال بودم؛ امروز هم خوشحال بودم که این اتفاق افتاد.

حالا سوالم را بپرسم؛ به نظر شما همین‌طوری که ما امروز از ابزارهای جدید استفاده می‌کنیم؛ شما یک زمانی سراغ کتاب می‌رفتید الان کامپیتور است، آیا دین هم اگر پتانسیل این را داشته باشد که ما به روزش بکنیم، و به تعبیر جوان‌های امروز آپدیتش بکنیم و امروزی‌اش بکنیم؛ و چنین استعدادی در دین بتوانیم کشف بکنیم و اساساً همچین استعدادی دین داشته باشد و ما این را بالفعلش بکنیم؛ تا چه حدی است؟ یعنی حدود و ثغورش را بگویید. آیا از عقلانیت می‌توانیم سراغ دین برویم و نهایتاً آن را امروزی‌اش بکنیم یا این‌که اساساً این کار اشکال دارد؟

استاد حسینی قزوینی:

در رابطه با فرمایش حضرتعالی پیرامون تشکیل این جلسه، ابتدا عرض کنم که «هذا من فضل الله تبارک وتعالی»! هر چه هست خدای عالم کمک کرده، عنایت اهل‌بیت (علیهم السلام) بوده و من معمولاً در کارهایم توسل به حضرت زهرا (سلام الله علیها) دارم.

«يَا مَوْلَاتِي يَا فَاطِمَةُ أَغِيثِينِي»

بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)؛ نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ناشر: دار إحياء التراث العربي، محقق/ مصحح: جمعی از محققان، ج٩٩، ص٢٥٤، باب ١٠

من خیلی از مشکل‌ترین مشکلاتم را با نماز استغاثه به حضرت زهرا حل کردم؛ حتی سال ٨٢ «مکه» بودیم، آیت‌الله «هاشمی شاهرودی» آمد هر چه می‌خواست با «مفتی اعظم» جلسه بگذارد زیر بار نرفت؛ ما با آیت‌الله «سبحانی» با هم وارد «مکه» شدیم، «بعثه مقام رهبری»، و «سفارت» هر چه کردند نتوانستند.

یک شب که آقای «آل الشیخ» مفتی اعظم در کنار «بیت الله الحرام» مشغول سخنرانی بود، بعد از سخنرانی داشت می‌رفت، آن لحظه توسل به حضرت زهرا کردم از جلوی «حجر اسماعیل» که رد می‌شد، ده، پانزده نفر همراهش بودند، با صدای بلند گفتم: «أنا دکتر قزوینی ادرس فی الجامعة، ارید اتشرف بخدمتکم واسئل منك»

با صدای بلند گفت: «تعال»! شماره تلفن و موبایل به ما داد، ما آمدیم «بعثه» و گفتیم ما یکی از خاکریزها را فتح کردیم! گفتند: چطور؟ گفتم: از «مفتی» وقت گرفتم که یکشنبه بروم «طائف»! همه رفقا خندیدند گفتند: سید ما را دست انداختی؟ گفتم نه.

ما با توسل به حضرت زهرا (سلام الله علیها) کاریمان را انجام می دهیم. و لذا این جلسه هم به برکت این بزرگوار بوده است. همین که توفیق دادند ما توسل به این بزرگواران داشته باشیم جای شکر دارد.

من حتی «الهی عظم البلاء» را متلزم هستم هر شب با زن و بچه‌ام می‌خوانم. من مسافرت خارج هم باشم ، به خانه زنگ می‌زنم، یک مصیبت حضرت زهرا می‌خوانم و «یا محمدٌ یا علی یا علی و یا محمد» را با افتخار می‌خوانیم!

حالا بعضی از آقایان تجدید نظر طلب‌ها و متأثرین از وهابیت می‌گویند: یا علی گفتن، و یا محمد گفتن، شرک است! از آیت‌الله العظمی «خویی» سوال کردند ما «یا محمدُ یا علی، یا علی یا محمد اکفیانی» می‌گوییم آیا شرک است؟ فرمود «لا بأس بذکره»؛ «آشیخ جواد تبریزی» هم فرمود: هیچ اشکالی ندارد.

اگر بنا است «یا محمد یا علی» گفتن، شرک باشد، آیت‌الله العظمی «خویی» و «آشیخ جواد تبریزی» مشرک هستند؟ ما هم مشرک هستیم و به این افتخار می‌کنیم.

این ایمانی که این آقایان می‌گویند، اسلامی که این آقایان دعوت می‌کنند، بنده از این اسلام بیزار هستم. نه خدا همچنین اسلامی را معرفی کرده و نه پیغمبر معرفی کرده است.

این روایت «صحیح کافی» است که نقل می کند: «شعارنا یا محمدا»، یا «شعار الحسین یا محمدا» ما روایات متعدد از ائمه در مورد توسل مستقیم و استغاثه کردن از ایشان، از شیعه و سنی داریم. من بیش از ۵۰ مورد با سندهای صحیح در مورد استغاثه مستقیم دارم.

در مورد فرمایشاتی که داشتید، ببینید اسلام یک چهارچوبی دارد و در این چهارچوب تحلیل آزاد است. مثلاً در رابطه با حضرت ولیعصر (ارواحنا فداه) دارد که وقتی می‌آید، سوار بر مرکبی از جنس فولاد می‌شود، این فولاد در آسمان راه می‌رود!

در این باره ما چه بگوییم؟ این فولاد یعنی حضرت روی یک تخته فولاد می‌نشیند و مثل حضرت سلیمان می‌رود؟ یا نه، باید بگوییم مراد همین هواپیما است. مرکبی که سوار می‌شود «بین یدیه شِمراق»، «شمراق» یعنی چیز خیلی طول و دراز و باریک. هواپیماهای جنگنده برای این‌که هوا را بشکنند با این خصوصیات هستند.

یا دارد که حضرت شمشیری مخروطی شکل دارد؛ یعنی چه؟ یعنی شمشیر حضرت بر خلاف دیگر شمشیرها است؟ یا منظور همین موشک‌ها است؟

در این چهارچوب، تحلیل، خیلی خوب و زیبا است. ما باید بیاییم این‌ها را برای مردم بیان کنیم تا این جوان‌های ما بفهمند اگر در روایت است که حضرت با شمشیر پیروز می‌شود، نه آن شمشیری که در زمان گذشته بود، شمشیر یعنی آلت قتاله؛ آلت قتاله هم در هر زمان متفاوت است؛ ولی ما یک سری محکماتی داریم که این محکمات را نمی‌توانیم زیر پا بگذاریم. مثلاً:

(لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ)

سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد!

سوره نساء (٤): آیه ١١

ما بیاییم بگوییم نه آقا، ارث زن باید مثل ارث مرد باشد و این آیه خلاف است و دنیا قبول نمی‌کند! نه؛ ما امروز نمی‌توانیم در این‌طور محکمات، تحلیلی بکنیم که خلاف آیه باشد.

مجری:

آخرین وقتِ سوال از جناب استاد «عابدینی» و بعد هم آخرین سوال از جناب استاد «قزوینی»

پرسش:

بسم الله الرحمن الرحیم. عرض سلام، چون وقت کم است سوالم را سریع می‌پرسم. جناب آقای «عابدینی»! من احساس کردم یکی دو تا مغالطه ای در طول بحث شد که در شأن مجلس علمی نبود؛ جناب آقای «قزوینی» مطرح کردند که اگر ما بخواهیم معنای واژه «ولی» را بدانیم باید به استعمالات زمان حضرت رسول مراجعه کنیم. ببینیم مخاطبینی که آن‌جا بودند و این را می‌شنیدند، عرف‌شان چه می‌فهمد؟

لغت، استعمالات عرب، استعمالات خود نبوی، استعمالات خلفای بعد از پیامبر مثل عبارت ابوبکر که گفت:

«ولیت علیکم ولست بخیرکم»

المصنف؛ اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني الوفاة: ٢١١، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت - ١٤٠٣ ، الطبعة : الثانية، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، ج١١، ص٣٣٦

همه این‌ها، لفظ «ولی» را در حکومت استعمال کردند. پس استاد قزوینی بحث عرف در واژه شناسی را مطرح کردند، یعنی زبانی که پیامبر دارد با آن صحبت می‌کند؛ شما جوابی که خواستید بدهید گفتید عرفِ آن موقع شتر سوار می‌شدند حالا ما هم شتر سوار می‌شویم، این چه ربطی به واژه شناسی دارد؟ این عرف در عملکرد است و این قیاس مع الفارق است.

حالا ما با این قیاسِ شما بخواهیم جلو برویم، عرف صد سال دیگر آمد، کلمه «صلاة» را به معنی «خوابیدن» گرفت! ما بگوییم تمام نصوصی که از ۱۴۰۰ سال قبل به ما رسیده همه را به «خوابیدن» ترجمه کنیم، چون عرف الان نو شده؟

یا مثلاً اگر پیغمبر گفت: «رَكِبْتُ الإبل» شتر سوار شدم؛ ما الان بگوییم عرفِ الان، شتر نیست، بنز است و ما ترجمه کنیم: "پیغمبر فرمود بنز سوار شدم" این را نمی‌فهمیم!

وقتی پیامبر در غدیر ایستاده یا هر جای دیگر و با مخاطب عرب «شبه جزیره» دارد صحبت می‌کند، عرف فهم او را لحاظ کنیم. شما با همین نگاه کلمه «الیوم» را باید ببینید. جناب آقای «عابدینی»! «لسان العرب» می‌گوید:

«اليوم: معروف مقداره من طلوع الشمس إلى غروبها»

«الیوم» معروف است مقدارش از طلوع شمس تا غروب آفتاب است.

لسان العرب؛ اسم المؤلف: محمد بن مكرم بن منظور الأفريقي المصري الوفاة: ۷۱۱، دار النشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ج ۱۲، ص ٦٤٩

«معجم لغة الفقهاء» همین را می‌گوید:

«اليوم: بفتح فسكون، الوقت ليلا أو نهارا قليلا أو كثيرا، وفي العرف: من طلوع جرم الشمس ولو بعضها إلى غروب تمام جرمها من طلوع الفجر الصادق إلى غروب تمام الشمس، الوقت الحاضر، ومنه (اليوم أكملت لكم دينكم»

معجم لغة الفقهاء؛ وضع: ا. د محمد رواس قلعة جي، باحث في موسوعة الفقه الاسلامي، جامعة الملك سعود بالرياض؛ د. حامد صادق قنيبي، مدرس المعاجم والمصطلحات في جامعة البترول والمعادن بالظهران، دار النفائس؛ ص ۵۱۵

معنای اصلی و حقیقی کلمه «الیوم» همین است؛ سایر معانی قرینه می‌خواهد و شما نمی‌توانید غافل از واژه شناسی بشوید و لذا آن مغالطه‌ها صورت گرفته بود.

استاد عابدینی:

کلمه «ولی» و کلمه «تقوی، وَقِیَ» را من و «سید ناصر صفوی»، آن وقت که در «مرکز فرهنگ و معارف قرآن» برای «تفسیر راهنما» بودیم و کار می کردیم؛ این دو لغت را که جزو لغت‌های مشکلی بود، و چند جور معنا می‌شود را گفته بودند که بررسی کنید.

بنده و ایشان طبق «المیزان» و «مجمع البیان» و «معجم المفهرس» - هنوز کامپیوتری نبود که سرچ کنیم - یکی یکی از اول قرآن تا آخر قرآن خواندیم؛ چون آن‌جا هم مزدور بودیم و مزدمان را می‌دادند، این کار را کردیم؛ سه، چهار ماه وقت گذاشتیم و بررسی کردیم و «ولی» را همینگونه که برای‌تان گفتم فهمیدیم. یعنی سرپرستی که سرپرستی خودش را دوستانه اعمال می‌کند! این معنای «ولی» بود.

پس ما معنای «ولی» را آن زمان این‌طور فهمیدیم؛ بارها سر درسم گفتم - شاگردها اینجا هستند، الان هم دارم همین را می‌گویم - البته قبلاً می‌گفتیم ولی یعنی "دوستِ سرپرست!" حالا می‌گوییم "سرپرستی دوستانه" که این راحت‌تر قابل هضم باشد که کسی نگوید ایشان سرپرستی را قبول ندارد. کلمه «وقی» را همین‌طور!

اما بحث این بود وقتی جمله ای می آید و کلمه «ولی»، «وصی»، فلان، فلان را به کار می‌برد - جناب آقای «قزوینی» پرسیدند آیا پیامبر مردم را در گمراهی قرار داده است؟ گفتیم نخیر - این یعنی پیامبر مردم را با

راه‌هایی معرفی کرد که امام شما حضرت علی است؛ «ولی» حضرت علی است و آن که برای حکومت سزاوار است حضرت علی است؛ پس اگر فکر می‌کنید مغالطه‌ای شد با این توضیح مغالطه رفع شد.

اما کلمه «الیوم» - آقای «قزوینی» خواستند تند تند روایتش را می‌آورند - که عرب‌ها جنگ را «یوم» می‌گویند؛ بعضی وقت‌ها می‌خواهند آدرس بدهند می گویند: «یوم فلان»، «یوم جمل»، «یوم صفین»، «یوم غدیر»!

در این میان، یکی‌شان مثل «یوم غدیر» یک روز است، یکی‌شان مثل «یوم جمل» چندین روز است. ایام حرب را یوم می‌گویند. در قرآن می‌گوید: آسمان و زمین را خلق کردیم:

(خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيامٍ)

آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید!

سوره اعراف (۷): آیه ٥٤

(فِي سِتَّةِ أَيامٍ)؛ یعنی روز این‌طوری؟

درست است شما می‌فرمایید با قرینه باید باشد؛ ما هم برای آن‌که گفتیم «یوم» ممکن است به معنای ۲۳ سال پیامبر باشد، یا ممکن است ۹ تا ۱۸ ذی الحجه باشد، قرینه آوردیم! و طبق آن قرائن گفتیم به نظر ما این می‌رسد. نگفتیم یقیناً و من از نزد خدا آمدم حتماً همین است؛ نه، گفتیم به نظر ما می‌رسد. حالا شما نظر دیگری دارید آن نظر هم محترم؛ باید ببینیم کدام را در معرض افکار عمومی قرار بدهیم؟

گفتیم: لابراتوار حرف‌های ما هم، فهم عقلاء و فضلاء است. ما می‌گوییم، شما هم بگویید؛ بعد هر چه قبول شد خیلی هم برای ما فرقی نمی‌کند که کدام قبول بشود!

مهم آن قسمتی بود که جناب آقای «قزوینی» توضیح دادند و الآن من بیشتر توضیح بدهم. بحث (يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) را که آن شخص پرسید؛ (يعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) ترس از مردم است، ولی نه آن ترس!

اتفاقاً چون می‌خواست مردم را به صلح دعوت کند می ترسید! چون چیزی که مردم خیلی بدشان می‌آید همین صلح است! معمولاً افراد، غضب دارند. در «صلح حدیبیه» نزدیک بود پیامبر را بکشند؛ در «صلح امام حسن» نزدیک بود امام حسن را بکشند!

پیامبر از این می‌ترسد که مردم نخواهند حضرت علی را قبول کنند که حضرت علی، نه چون انسان کشته است؛ بلکه چون آدمی است که اگر چه بله در جنگ‌ها انسان کشته است؛ ولی زره «عمرو ابن عبدود» را می‌بخشد، سرش را جدا نمی‌کند و مهربان است و این‌ها می‌خواهند با خشونت به این شهر و آن شهر حمله کنند و غنیمت بگیرند ولی حضرت علی نمی‌گذارد! این مهمش بود و لذا می ترسید!

مجری:

آخرین سوال از جناب استاد «قزوینی»!

پرسش:

بسم الله الرحمن الرحیم. من خواستم این سوال را از استاد «عابدینی» بپرسم، حالا از شما سوال می‌پرسم؛ شما می‌فرمایید جعل و جعل امام، کار خدا است. من تعدادی از آیاتی که در قرآن درباره «جعل» داریم را تلاوت می‌کنم:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ)

(به خاطر بياور) هنگامي را كه پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روي زمين، جانشيني [= نماينده‌اي] قرار خواهم داد.»

سوره بقره (۲): آیه ۳۰

خدا می‌فرماید من جعل می‌کنم! یا در بحث هارون، حضرت موسی می‌فرماید:

(وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي)

و موسي به برادرش هارون گفت: «جانشين من در ميان قومم باش».

سوره اعراف (۷): آيه ۱۴۲

می گوید: تو خلیفه من باش! اگر شبهه بشود که این را حضرت موسی فرموده، با صفحه ۳۱۳ در سوره طه وقتی حضرت موسی می‌فرماید:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي)

و وزيري از خاندانم براي من قرار ده

سوره طه (۲۰): آيه ۲۹

پاسخ داده می شود و معلوم است از جانب خدا است و فقط معرف حضرت موسی است و این جعل، جعل خدا است. باز در صفحه ٤٥٤ سوره مبارکه «ص» می‌فرماید:

(يا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ)

اي داوود! ما تو را خليفه و (نماينده خود) در زمين قرار داديم!

سوره ص (۳۸): آيه ۲٦

می فرماید: ما جعل کردیم! حالا بحث این است که آیا حضرت داود فقط رهبر معنوی بود؟ آیا حضرت هارون فقط رهبر معنوی بود؟ طبق آیه:

(وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)

و (آنها) را اصلاح كن! و از روش مفسدان، پيروي منما!

سوره اعراف (٧): آيه ١٤٢

وظيفه اصلاح نداشت؟ و جعل اميرالمؤمنين باز هم جعل خدا است. فرمود:

(يا أَيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيكَ مِنْ رَبِّكَ)

اي پيامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، كاملا (به مردم) برسان!

سوره مائده (٥): آيه ٦٧

يا:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ)

خداوند به كساني از شما كه ايمان آورده و كارهاي شايسته انجام داده‌اند وعده مي‌دهد كه قطعا آنان را حكمران روي زمين خواهد كرد

سوره نور (٢٤): آيه ٥٥

كه (كَمَا اسْتَخْلَفَ) را من سه موردش را عرض كردم؛ پس اين فقط رهبری معنوی نمی‌تواند باشد. مگر اين‌كه شما بگوييد حضرت داود فقط رهبری معنوی داشت. حضرت هارون فقط رهبری معنوی داشت. حالا بماند كه حديث منزلت هم است:

«أن النبي قال لعلي أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت؛ ج ٦، ص ٣٦٦، ح ٣٢٠٧٧

و این حدیث هم باز می‌آید به کمک ما، و در مورد بحث حضرت هارون و مثالی که زده شد.

مجری:

متشکر و ممنون جناب آقای «قزوینی» بفرمایید آخرین وقت پاسخگوئی شماست.

استاد حسینی قزوینی:

حضرتعالی به آیات اشاره کردید و فرصت نشد ما برویم آیاتی که مربوط به جعل است را بیاورم. من روایات متعددی آورم که جناب آقای «عابدینی» هم هیچ اشاره‌ای در جواب نداشتند.

ما عرض کردیم که افراد قبائل مختلفی پیش پیغمبر می‌آیند و پیغمبر نبوتش را عرضه می‌کند و این‌ها می‌گویند: «النا بعدك من الامر» یا: «هل لنا الامر من بعدك» آیا این امر ریاست، خلافت بعد از تو به ما هم می‌رسد؟ حضرت فرمودند:

«إن الامر بيد الله»

شاید در این زمینه بیش از ۳۰ روایت در منابع شیعه و سنی داریم. یعنی متواتر لفظی نشود قطعاً متواتر معنوی است؛ همه این‌ها نشان می‌دهد که «جعل»، دست خدا است و هیچ شکی در آن نیست.

البته ایشان هم، جعل خلافت را قبول دارد، ولی آیا این خلافت، خلافت معنوی است یا نه، وقتی یک لفظ عامی آمد، استیعاب بر تمام افراد دارد؛ مگر این‌که قرینه‌ای بر تخصیص داشته باشد. مطلق است ما اطلاق را می‌گیریم جز این‌که قرینه‌ای بر تقیید داشته باشیم، تا یک مطلقی را تخصیص بزنیم. ما مادامی که قید نداشته باشیم، به اطلاقات عمل می کنیم.

اگر ما این قاعده را در این‌جا کنار بگذاریم، از اول طهارت تا دیات با مشکل مواجه می‌شویم؛ یعنی تنها قضیه خلافت نیست؛ ما باید یک مبنایی را انتخاب کنیم در تمام ابواب فقه و در تمام مسائل کلامی، و اخلاقی، به آن عمل کنیم. پس این قاعده کلی است که اطلاق در اطلاقش، عموم در عمومش حجت است، الا قرینه‌ای بر خلاف باشد.

و این قضیه:

«أنت مني بمنزلة هارون من موسى»

را که اشاره کردید؛ آیا «هارون» رهبر معنوی مردم بود؟ این روایت در منابع شیعه و سنی آمده است، حتی بعضی از آقایان در این قضیه ادعای تواتر می‌کنند که حدیث منزلت در کتب شیعه و در کتب سنی به صورت متواتر آمده؛ اضافه بر این، ما روایات زیاد داریم و من جمع کردم ولی نتوانستم بخوانم و فرصت نشد. مثلاً کسی خدمت امیرالمؤمنین می‌آید و می پرسد:

«فَمَنْ أَمَّرَكَ عَلَيْهِمْ»

واژه «امرَّ» است و واژه «خلیفه» که نیست! می پرسد: چه کسی تو را امیر و فرمانده کرده است؟ این بحث سیاسی است دیگر امیر معنوی نیست. حضرت فرمود:

« اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ أَمَّرَنِي عَلَيْهِم»

الأمالي (للصدوق)؛ ابن بابويه، محمد بن على، محقق/ مصحح: ندارد. ناشر: كتابچى، ص١٣١، المجلس السابع والعشرون

يعنى ولايت‌شان را ولايت الهى مى‌دانند. در همان روايتى كه جناب آقاى «عابدينى» خواند:

«دَعُونِي وَ الْتَمِسُوا غَيْرِي»

نهج البلاغة (للصبحي صالح)؛ نويسنده: شريف الرضى، محمد بن حسين، ناشر: هجرت، محقق/ مصحح: فيض الاسلام، ص ١٣٦، نامه ٩٢

من دوست دارم ايشان همين روايت را در كتاب «سليم» ببينند؛ بعضى از اين معاندين و زنادقه را ديدم كه آمدند به كلام حضرت امير استناد كردند و گفتند: امير المؤمنين فرمود: اگر حاكمى از دنيا رفت بر امت واجب است بلافاصله امام معين كنند؛ ولى اميرالمؤمنين در ذيلش مى‌گويد اين عقيده شماها است. اما من، خلافت و امامتم الهى است.

«فَقَدِ اخْتَارَنِي اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لِلْأُمَّةِ وَ اسْتَخْلَفَانِي عَلَيْهِمْ وَ أَمَرَاهُمْ بِنُصْرَتِي وَ طَاعَتِي فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ»

كتاب سليم بن قيس الهلالي؛ محقق / مصحح: انصارى زنجانى خوئينى، محمد؛ ناشر: الهادى، ايران؛ قم، ١٤٠٥ق؛ ج ٢، ص ٧٥٦

ذيل روايت را كنار مى‌گذارند و صدر روايت را مى‌گيرند كه فرمود: «دَعُونِي وَ الْتَمِسُوا غَيْرِي»!

كاملاً مشخص است كه قضيه چيست؛ از اميرالمؤمنين چه مى‌خواهند؟ مى‌گويند حكومتى را قبول كن كه ديگران انجام دادند. حضرت مى گويد: نه؛

«وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أُصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتْبِ الْعَاتِبِ»

من اگر بر حکومت سوار شدم آن‌چه که خودم تشخیص می‌دهم، انجام می دهم و به حرف هیچ کس گوش نمی‌دهم!

نهج البلاغة (للصبحي صالح)؛ نویسنده: شریف الرضی، محمد بن حسین، ناشر: هجرت، محقق/ مصحح: فیض الاسلام، ص ١٣٦، نامه ٩٢

ما بیش از سی، چهل روایت داریم که رسول اکرم از مردم برای امیرالمؤمنین بیعت گرفته است. جناب آقای «عابدینی» هم صبح گفتند آن زمان وقتی می‌خواستند خلافت و عمارت تحقق پیدا کند، بیعت بود. لذا پیامبر همین کار را کردند.

«ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ يُبَايِعُونَ عَلِيّاً»

قرب الإسناد (ط - الحديثة)؛ حمیری، عبد الله بن جعفر، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام ص٥٧

«یبایعون علیاً» برای چه؟ برای ولایت معنوی؟ برای اینکه احکام نماز و خمس و زکات بدهد؟ یا نه، «بایعَ علیاً» به خاطر این است که این‌ها عمارت و حکومت سیاسی علی را قبول کنند!؟ فرمود:

«وَ نَصَبَهُ عَلَماً وَ دَعَاهُمْ إِلَى وَلَايَتِهِ وَ أَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ»

الكافي (ط - الإسلامية)، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محقق/ مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الكتب الاسلامية، ج١، ص٣٨٣، بَابُ حَالاتِ الْأَئِمَّةِ ع فِي السِّن، ح١

امر به طاعت چیست؟ یعنی اگر به شما گفتند مثلاً غسل حیض و نماز این‌طوری است یعنی واجب است که شما حتماً این احکامی که امیرالمؤمنین فرمود عمل کنید!؟ در حالیکه قرآن در حق پیغمبر می‌گوید:

(فَإِنَّمَا عَلَيكَ الْبَلَاغُ)

(نگران مباش! زیرا) بر تو، تنها ابلاغ (رسالت) است!

سوره آل عمران(۳): آیه ۲۰

مجری:

متشکر و ممنونم از هر دو استاد. از همه عزیزانی که با صبر و حوصله و با نظم نشستند. من واقعاً تشکر می‌کنم که دخالت در موضوعات و بحث نکردند. در پایان هم مجدد آن عبارتی که از «مقام معظم رهبری» در ابتدای جلسه مطرح کردم را مطرح می‌کنم تا سر لوحه‌ای بشود برای تمام کسانی که این‌گونه مسائل را خلاف مصلحت می‌دانند.

ایشان در پاسخ به دانشجویان و طلابی که درخواست تشکیل جلسات مناظره در بحث‌های مختلف بین اندیشمندان کرده بودند می‌فرمایند:

"نباید از آزادی ترسید و از مناظره گریخت. اینجانب با چنین طرح‌هایی همواره موافق بودم و از آن حمایت خواهم کرد. از «شورای محترم مدیریت حوزه علمیه قم» می‌خواهم تا برای بالندگی بیشتر فقه و اصول و فلسفه و کلام و تفسیر و سایر موضوعات تحقیق و تحریف دینی و نیز فعال کردن نهضت پاسخ به سوالات نظری و عملی جامعه، تدارک چنین فرصتی را ببینند. تا با رعایت همه جوانب مسئله جنبش پاسخ به سوالات، مناظرات علمی را در کلیه قلمروهای علمی «حوزه و دانشگاه» نهادینه و تشویق کنند. امیدوارم که مراحل اجرائی این ایده دچار فرسایش اداری نشده و تا پیش از بیست و پنجمین سالگرد انقلاب نخستین ثمرات مهم آن آشکار شده باشد." گزیده‌ای از نامه ایشان ۱۶/ ۱۱/ ۱۳۸۱

ما الان چهلمین سالگرد را هم گذراندیم، ان شاء الله که موفق باشید و این جلسات به همین صورت با نظم و با آرامش و با دوستی و به صورت علمی، بیشتر از پیش به خاطر اجرای منویّات رهبر معظم برگزار بشود. از همه شما متشکرم. از اساتید محترم هم تشکر می‌کنم، موفق و مؤید باشید.

«والسلام علیکم ورحمة الله»